

سال تحصیلی جدید را با مبارزه متحدانه آغاز کنیم!

آرش جاوید

سال تحصیلی ۹۱-۱۳۹۰ با آغاز مهرماه شروع شده است. در این ماه ۵/۱۲ تا ۱۳ میلیون دانش آموز دوره های ابتدائی، راهنمائی و متوسطه و ۵/۳ تا ۳/۸ میلیون دانشجو و حدود یک میلیون آموزگار، دبیر و مدرس و استاد دانشگاه در عرصه نظام آموزشی کشور گرد هم می آیند. جمعیتی انبوه که بخش عظیمی از آن شامل نوجوانان و جوانان است که به رغم همه سرکوب گری های رژیم جمهوری اسلامی باز هم در مقابل آن ایستاده اند و از هویت و حقوق خود دفاع می کنند. بخش دیگر این جمعیت متشکل از معلمان و استادان زحمتکشی اند که بسیاری از آنان هرگز زیر بار تهدیدها و محدودیت های این رژیم سرخم نکرده اند و به رغم همه اخراج ها، زندان ها، شکنجه ها و اعدام ها دست از مبارزه به ضد ستم سیاسی، فرهنگی، جنسیتی و ستم ملی که سیاست مداران حاکم بر جمهوری جهل و سرمایه برایشان تحمیل کرده است، برنداشته اند. بخش کثیری از این جمعیت دانش آموزی و دانشجویی فرزندان کارگران و توده های بی چیزی هستند که پنجه در پنجه فقر برای ادامه تحصیل می جنگند. در همان حال، میلیون ها کودک و نوجوان نیز در سایه شوم حاکمیت سرمایه داران و زمین داران از رفتن به مدرسه و یا ادامه تحصیل محرومند. کودکانی که به دلیل فقر و ناتوانی و عدم امکانات مالی از تحصیل باز می مانند و به عنوان کودکان کار راهی مراکز کار و خیابان می گردند. بنا به گفته مدیر عامل انجمن حمایت از کودکان ... در سال ۷۵، ده درصد از کودکان بین ۱۰ تا ۱۸ سال مشغول کار بوده اند اما مطابق آمار سال ۸۵ این تعداد به ۱۲ و ۷ دهم درصد رسیده که یک

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۲ - مهر ۱۳۹۰



فهرست:

- سال تحصیلی جدید را با مبارزه متحدانه آغاز کنیم! ص ۱
- اختلاس و فساد عمومی در دستگاه های دولتی بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ایران ص ۵
- کارل مارکس (زندگی نامه مختصر مارکس و شرح مارکسیسم) لنین. ص ۱۲
- سازمان های طبقه کارگر (قسمت سوم) ص ۲۶
- چند شعر ص ۲۸

<http://www.khabaronline.ir/news-96593.aspx>

کمبود امکانات آموزشی و تخصیص اعتبارات و امکانات برتر آموزشی به مدارس نورچشمی ها و آقازاده ها، و قرار داشتن بخش کثیری از جمعیت دانش آموزی در شرایط ناامن در کپر ها و یا زیر سقف های پوسیده و شرایط غیر بهداشتی و خطرناک، در حالی ادامه دارد که بودجه های میلیاردی برای هزینه های نظامی و ساخت و توسعه مراکز مذهبی و مساجد و زیارت گاه ها اختصاص می یابد که وظیفه ای جز بازتولید جهل و خرافه و اشاعه فرهنگ منحط در جامعه ندارند.

در قانون بودجه سال ۱۳۹۰ علاوه بر اینکه رقم بالا و اعلام نشده ای برای هزینه های نظامی در بودجه عمومی در نظر گرفته شده، مبلغ ۳ میلیارد دلار نیز «از محل افزایش درآمد حاصل از صادرات نفت و میعانات گازی» اعتبار اضافی تخصیص یافته است. افزون بر این دویست و پنجاه میلیون دلار «بابت آشیانه جمهوری اسلامی ایران برای خرید هواپیما، بالگرد و سایر تجهیزات مورد نیاز» تخصیص داده شده که قاعدتا بخش اعظم آن نظامی است. همچنین «یک میلیارد دلار بابت صندوق نوآوری و شکوفایی و فناوریهای نوین» در نظر گرفته شده که می دانیم «نوآوری و شکوفایی و فناوریهای نوین» جمهوری اسلامی اساسا در جهت تقویت نهادهای نظامی رژیم است.

در سال ۱۳۸۷ مبالغ تخصیص داده شده برای سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه های علمیه و غیره بالغ بر ۲۰۰ ۳ میلیارد تومان می شد منبع:

میلیون و ۶۶۰ هزار کودک را شامل می شود. فرشید یزدانی به ایسنا می گوید با توجه به آمار جمعیت و تعداد دانش آموزان هم اکنون بیش از سه میلیون و ۶۰۰ هزار کودک خارج از چرخه تحصیل قرار دارند. منبع:

<http://childnewss.com/index.php/1390-01-13-16-11-34/38-photo-and-news/165-1389-12-06-18-31-05?tmpl=component&print=1&page>

(برخی منابع دیگر کودکان کار را حدود دو و نیم میلیون و کودکان خارج از چرخه تحصیلی را بیش از سه میلیون و ۶۰۰ هزار ارزیابی می کنند.)

در همان حال به خاطر نارسائی های نظام آموزشی، فساد و خشونت جاری در جامعه، فقر مادی و فرهنگی، بیکاری وسیع و بی آینده گی و نومیدی ناشی از آن، بخش مهمی از دانش آموزان ترک تحصیل می کنند. به گزارش ایسنا، از قول غلام علی افروز، رئیس نظام روانشناسی ایران، در نظام های آموزشی موفق ۸۹ درصد از دانش آموزان در چرخه آموزشی قرار دارند؛ اما در ایران تنها حدود ۶۷ درصد از دانش آموزانی که باید در مدرسه مشغول تحصیل باشند، در مدارس حضور دارند و سایر این کودکان و نوجوانان که از این چرخه خارج شده اند، در معرض بزهکاری قرار می گیرند.

وضعیت کودکان مهاجری که در ایران زندگی می کنند از این هم به مراتب بدتر است. چهار صد هزار کودک افغانی سکن ایران از تحصیل محروم اند و تنها صد هزار کودک افغانی به مدرسه می روند که ظاهرا رژیم در نظر دارد با اعمال سیاستی تبعیض آمیز جداسازی، آن کودکان را در مدارس جداگانه سازمان دهی کند. منبع:

رفسنجانی در یکی از خطبه های نماز جمعه در ایام جنگ با وقاحت اعلام کرد که ما از بهترین تاکتیک نظامی در جبهه استفاده می کنیم و آنهم رفتن نیروهای بسیجی بر روی مین است.

سال تحصیلی جدید فرصتی است که در آن دانش آموزان، دانشجویان و معلمان در سطوح مختلف آموزشی می توانند برای تدارک مبارزه با سیاست های ارتجاعی دولت جمهوری اسلامی مانند:

- حضور نیروهای سرکوبگر در مدارس، دانشگاه ها، خوابگاه های دانشجویی و غیره، و کنترل و تفتیش دانشجویان، دانش آموزان و معلمان،

- جلوگیری از تجمعات و جلسات دانشجویی یا برهم زدن آنها از سوی مزدوران رژیم،

- اخراج یا محروم کردن دانشجویان، دانش آموزان و معلمان از تحصیل و کار به خاطر عقیده و فعالیت فرهنگی و سیاسی،

- تحمیل عقیده و دیدگاه های دینی و دولتی از طریق تغییر محتوای کتاب های درسی، تحمیل روحانیان به مقام های مدیریت دانشگاهی، برنامه ریزی و غیره،
- جدا سازی جنسیتی،

- محروم کردن یا اخراج دانشجویان، دانش آموزان و معلمان به خاطر عقیده، داشتن دینی غیر از مذهب دولتی و یا عدم اعتقاد به دین و مذهب،

- تبدیل دانشگاه ها و مدارس به پایگاه حکومت، یا محل انجام مراسم دینی و مذهبی،

<http://www.aftabnews.ir/vdcb5zbrhzb5z.ht>
ml

اعتبارات اختصاص یافته به مؤسسات دینی در بودجه سال ۱۳۹۰ با احتمال زیاد از این هم بیشتر است. افزون بر این در همین بودجه مبلغ صد میلیون دلار «بابت احداث و بازسازی عتبات عالیات» در نظر گرفته شده است. (قانون بودجه سال ۱۳۹۰ بر روی اینترنت قابل دسترسی است).

در چنین شرایطی طبیعی است که روز به روز وضع آموزش و پژوهش بدتر، کیفیت آن پائین تر و علاقه و کشش دانش آموزان و دانشجویان کمتر شود.

از سویی دیگر معلمان آگاه را به دلیل روشنگری و کار مسئولانه از رفتن به کلاس های درس باز می دارند تا با طرح های ارتجاعی نظیر واگذاری مسئولیت اداره مدارس به حوزه های علمیه و گسیل طلاب و آخوندها برای تدریس به مدارس، برگزاری نماز جماعت اجباری در مدارس، تغییر محتوای کتاب های درسی برای انطباق دادن شان با ایدئولوژی ارتجاعی رژیم، جدا سازی جنسیتی در دانشگاه ها و مدارس عالی و غیره به اعمال سیاست های مورد نظر خود بپردازند. همچنانکه سال هاست با همین ترفندها دانشگاه ها را همچون پادگان های نظامی اداره می کنند و طی ۸ سال جنگ ارتجاعی ایران و عراق گردانندگان ماشین جنگی رژیم، دانشجویان و دانش آموزان را با اعزام به جبهه ها، به گوشت دم توپ تبدیل نمودند و خسارات انسانی عظیمی را به جامعه تحمیل نمودند. حتی بیشرمی و بی رحمی را تا آنجا ادامه دادند که کودکان و نوجوانان را به عنوان خنثی کنندگان مین در جبهه ها به روی مین فرستادند. هاشمی

داده است پس بگیرد. وانگهی ستم ها و تعدی های رژیم منحصر به آنچه در بالا گفته شد نیست و بهبود کلی وضع معلمان، دانش آموزان و دانشجویان نیز تنها با رفع ستم ها و تبعیض های یاد شده در بالا از میان نخواهد رفت. تنها با ایجاد تغییری اساسی، تغییری انقلابی در نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور می توان امید راه حل های پایدار و پویا داشت. به همین جهت است که می گوئیم:

سال تحصیلی جدید فرصتی است که جوانان آگاه و مبارز و دانش آموزان و دانشجویان انقلابی و پرسشگر با تشکیل هسته های مبارزاتی و سازماندهی جوانان انقلابی، راه مبارزه به ضد ستم و سرکوب جمهوری اسلامی و مبارزه برای تحقق آزادی و دموکراسی انقلابی را در پیش گیرند. اکثریت عظیم و قاطع معلمان در سطوح مختلف آموزشی، چه از این نظر که نیروی کار خود را می فروشند و چه از لحاظ وضع معیشتی و اجتماعی شان جزء طبقه کارگرند و باید تشکل مستقل خود را داشته باشند. آنان با تشکل های مستقل خود، با طرح خواست های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود و با تلاش های جمعی برای پیوند، همکاری و اتحاد با دیگر هم طبقه ای های خود یعنی کارگران صنایع و معادن، کارگران حمل و نقل و ارتباطات، کارگران ساختمانی، کارگران کشاورزی و کارکنان بیمارستان ها و دیگر رشته های خدماتی، هم بهتر می توانند مطالبات خویش را منعکس سازند و هم مبارزه عمومی طبقه کارگر به ضد طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری را به پیش برند.

سال تحصیلی جدید فرصتی است که باید در آن جمهوری اسلامی را به دلیل تحمیل فقر و تهیدستی روزافزون توده های زحمتکش و استثمار شونده جامعه

- مبارزه با افزایش شهریه و دیگر هزینه های تحصیلی، مبارزه برای تحصیل رایگان در تمام سطوح،

...

وارد همکاری و اتحاد شوند.

سال تحصیلی جدید فرصتی است که در آن دانش آموزان، دانشجویان و معلمان در سطوح مختلف آموزشی می توانند برای پیشبرد فعالیت های خود در زمینه تحصیلی و پژوهشی؛ دخالت در اداره محل زندگی و کار خود؛ برگزاری گردهم آئی های فرهنگی، علمی و سیاسی، برگزاری مراسمی مانند روز دانشجو (۶ آذر)، اول ماه مه (روز کارگر)، روز زن (۸ مارس)، روز معلم، یادمان کشتارهای زندانیان سیاسی و غیره؛ طرح ریزی عمل مشترک از جمله مبارزه برای آزادی دانشجویان و کارگران زندانی و کلیه زندانیان سیاسی، مبارزه با سانسور، مبارزه با اعدام و شکنجه، پشتیبانی از مبارزات کارگران، زنان و ملت های زیر ستم برای دست یابی به حقوق شان و غیره به برنامه ریزی و تدارک بپردازند.

همه مبارزاتی که در بالا گفتیم لازم اند و دانشجویان، دانش آموزان، معلمان سال ها است به چنین مبارزاتی به شیوه های مختلف روی آورده اند و کمابیش انجام می دهند. آنچه در این زمینه اهمیت دارد نخست تشکل، تدارک و پیگیری است. اما آنچه بسیار بیشتر اهمیت دارد داشتن آگاهی از اهداف چنین مبارزاتی است. می دانیم که گر چه با مبارزات مشترک و متحدانه می توان گام هایی در زمینه های یاد شده به پیش رفت و موفقیت هایی به دست آورد اما این موفقیت ها شکننده خواهند بود زیرا رژیم همواره خواهد کوشید امتیازاتی را که

اختلاس و فساد عمومی در دستگاه های دولتی بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ایران

بهروز فرهیخته

۲۵ شهریور ۱۳۹۰

یک بار دیگر اختلاف جناح های حکومت، اختلاس ۳ میلیارد دلار در سیستم بانکی و فساد عمومی در دستگاه های دولتی بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ایران را برملا کرد! رسانه های وابسته به هر یک از جناح ها می کوشند جناح دیگر را مسبب و حتی عامل این فساد عمومی معرفی نمایند. به عنوان مثال از یک سو شریعتمداری مدیر روزنامه کیهان این اختلاس را به «جریان انحرافی»، که منظور از آن دار و دسته احمدی نژاد است، نسبت می دهد، و از سوی دیگر رسانه های طرفدار احمدی نژاد برای از زیر ضرب درآوردن این دار و دسته، آن را به جریان رقیب و واقعاً حاکم، مربوط می کنند.

حسین شریعتمداری در سرمقاله «آب ندیده های آبی شده!» در روزنامه کیهان نوشت: «برخلاف ادعای برخی از مسئولان، کشف اولیه ماجرا [اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی بانک صادرات]، اواسط مرداد ماه امسال نبوده است و کیهان در تاریخ ۲۵ خرداد ماه سال جاری - نزدیک به ۲ ماه قبل از تاریخ مورد اشاره - طی یادداشتی با عنوان "علف های هرز" و با ارائه چند نمونه مستند نسبت به سوء استفاده های مالی کلان و نجومی که در پوشش تأسیس بانک های خصوصی در حال وقوع است هشدار داده و ضمن آن با صراحت به سوء استفاده کلانی که در بانک خصوصی "آریا" در

و حمایت از استثمار و دزدی و فساد سرمایه داران و زمینداران حاکم به چالش کشید و متولیان نظام آموزشی کشور را به دلیل انحطاط و عقب ماندگی و تحکیم شیوه های ارتجاعی به مبارزه طلبید. این مبارزه را باید تا سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم کوبیدن تمامی ارکان و بنیادهای ستم و سرکوب آن پیگیرانه ادامه داد و جمهوری دمکراتیک شورائی کارگران و زحمتکشانش را برپا نمود. می توان بر ویرانه های این نظام به ایجاد آنگونه آموزش و شرایطی برای جوانان و دانش آموزان دست زد که احساس سرزندگی و تعلق به جامعه را با آمادگی برای تبدیل شدن به شهروندانی با حقوق کامل و پذیرش مسئولیت اجتماعی، همراه داشته باشند. باید هرگونه دخالت روحانیان و دولت در آموزش و پرورش ممنوع گردد. حذف آموزش مذهبی از برنامه های درسی مدارس و دانشگاه ها، رشته هایی که اجازه نتیجه گیری نهائی متفاوت و تفسیر حزبی و طبقاتی را می دهند، نباید به عنوان درس های اجباری در مدارس تدریس شوند و در این رابطه باید شرایط دستیابی به نظرات گوناگون و برخورد آرا برای دانش آموزان و دانشجویان فراهم گردد. برنامه های آموزشی و درسی توسط شورای کشوری آموزگاران و استادان تدوین شوند. اداره آموزش و پرورش، انتخاب آموزگاران و استادان و عزل آنان توسط شوراهای منطقه ای آموزگاران و استادان و ارگان های توده ای محلی صورت گیرد. دولت انقلابی آینده موظف است همه هزینه های آموزش و پرورش کل کشور را که هزینه تغذیه دانش آموزان و لوازم تحصیلی آنان هم جزء آن است و تدریجاً نه تنها قدر مطلق بلکه سرانه این هزینه باید افزایش یابد، تأمین کند.

**

حال وقوع است اشاره کرده بود. در بخشی از آن یادداشت آمده بود: "... چندی است که بازی جدید بانک بازی" از سوی یک جریان نفوذی، آن هم در مقابل چشمان سه قوه به راه افتاده است. در این بازی، حلقه های پیدا و پنهان این گروه انحرافی در مرکزیت سیستم پولی و مالی کشور با اعطای مجوزهای طلایی برای افراد وابسته به خود که نگاهی به کارنامه فعالیت آنها نشان می دهد برخی از آنان در ردیف بزرگترین بدهکاران به نظام بانکی کشور هستند، در جهت منافع شخصی و گروهی خود حرکت می کنند. پس از آنکه بانک های خصوصی چون "تات"، "آریا" و "گردشگری" با چنین ماهیتی تأسیس و به لطف حمایت های بی حساب و کتاب **لیدرهای جریان انحرافی** در کمترین زمان و با بیشترین رانت در عرصه اقتصادی کشور مشغول به فعالیت شدند، این روزها خبر تأسیس بانک دیگر وابسته به این گروه به گوش می رسد. این بار بانک "شرق" بانکی که مجوز آن به دلیل آنکه یکی از عمده سهامدارانش، خود در ردیف بدهکاران بزرگ به نظام بانکی است متوقف شده بود، به یکباره صادر می شود و همانطور که گفته شد خیر تصویب تأسیس و حتی ارسال پرونده بانک به بورس جهت اعطای مجوز پذیره نویسی مخفی نگاه داشته می شود.» او اضافه می کند: «اختلاس مورد اشاره از نوع سوءاستفاده های - فی المثل - ده و بیست و صد میلیونی نبوده است که احتمال مخفی ماندن آن از نگاه مسئولان مربوطه، از جمله، رئیس بانک مرکزی، روسای بانک صادرات و سایر بانک هایی که در این ماجرا دست داشته اند، سازمان بازرسی کل کشور، مجلس شورای اسلامی، دستگاه قضایی و مخصوصا بازرسان و ناظران دولت، پنهان مانده باشد. اختلاسی در مقیاس نجومی ۳ هزار میلیارد تومان به یقین در مراحل اولیه خود با نشانه ها

و پالس هایی همراه بوده است که مسئولان و دست اندرکاران اقتصادی و نظارتی کشور- با عرض پوشش- نمی توانند دریافت این نشانه ها را انکار کنند و در صورت انکار باید گفت به عدم صلاحیت و توانایی خود برای تصدی پست های اقتصادی و نظارتی اعتراف کرده اند! و در هر دو حالت "بی کفایتی" و یا- خدای نخواسته- "بی توجهی"! قابل بازخواست و پی گرد قانونی هستند.» او در ادامه می نویسد: «اختلاس نجومی ۳ هزار میلیارد تومانی به یقین نمی تواند بدون زد و بند غارتگران با برخی از مسئولان و دست اندرکاران- هرچند در سطوح مدیران میانی- صورت پذیرفته باشد و سؤال این است که مدیران زد و بند کننده چه کسانی بوده اند؟! ممکن است گفته شود که برخی از مدیران میانی نظیر رئیس فلان شعبه بانک در فلان استان با دریافت مثلا چند میلیارد تومان زمینه این اختلاس نجومی را فراهم کرده اند. بسیار خوب! ولی تجربه نشان داده است که این گونه مدیران میانی با توجه به حقوق معمولی خود، بعد از دریافت اولین رشوه کلان به فکر پاکسازی رد پاها و سرنخ ها می افتند ولی اخبار موثق موجود حکایت از آن دارد که ماجرای اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی طی مدتی نسبتا طولانی صورت پذیرفته است بنابراین چرا مدیران میانی مورد اشاره به فکر فرار نبوده اند؟ و پشت آنها برای ادامه بی ترس و واهمه ماجرا به کجا گرم بوده است؟!»

روزنامه کیهان در مقاله «اشتباهی که به افشای اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی در بانک صادرات انجامید» می نویسد: «...امیرمنصور آریا [امیر منصور امیر خسروی] طی فرآیندی که بدان اشاره می شود، بدون رعایت مراحل قانونی و از محل همین سوءاستفاده های مالی با پشتیبانی برخی مقامات دولتی وابسته به جریانی

نوشت: «مشخص است که تسهیلاتی به این ارزش و مبلغ، قطعاً بدون آگاهی مدیران ارشد بانک صادرات میسر نبوده است.»

در همین رابطه سایت بی بی سی فارسی می نویسد: «محمود احمدی نژاد در واکنش به کسانی که دستگاه های دولتی را به تخلفات مالی متهم می کنند گفت: "ما باز هم سکوت می کنیم که به خاطر مقام رهبری است، البته این سکوت وحدت بخش، طولانی مدت نخواهد بود." بی بی سی در ادامه می نویسد: «اظهارات رئیس جمهور ایران در شرایطی منتشر می شود که انتشار خبر وقوع اختلاسی سه هزار میلیارد تومانی در یکی از شعبه های بانک صادرات، باعث متهم شدن دولت به فساد مالی توسط گروهی از رسانه ها و سیاستمداران ایران شده است. ... علی مطهری، نماینده محافظه کار تهران در مجلس ایران نیز در گفتگو با سایت فرارو، ضمن اشاره به اختلاس اخیر در بانک صادرات گفته است: "وقتی قوه قضاییه در مقابل تهدید به استعفای رییس جمهور درباره رسیدگی به این پرونده ها عقب نشینی می کند، نتیجه آن همین گونه اختلاس ها خواهد بود." ... علی مطهری افزوده است "مانع شدن رئیس جمهور از رسیدگی به پرونده های مقامات دولتی و کوتاه آمدن قوه قضاییه، عامل اصلی جسارت یافتن افراد فاسد برای این گونه اختلاس هاست." ... در پی اظهارات خرداد ماه گذشته آقای احمدی نژاد، در مورد "خط قرمز" بودن برخورد قضایی با اعضای کابینه، منتقدان دولت، وی را به حمایت از تخلف های مالی همکاران نزدیک خود متهم کردند.»

روز ۲۴ شهریور، مرکز ارتباطات دفتر رئیس جمهوری اطلاعیه ای انتشار داد که در آن «جوسازی

انحرافی، از محل دریافت وام از بانک صادرات به چنان ثروت سرشاری می رسد که اقدام به اخذ مجوز از بانک مرکزی برای بانک آریا می نماید که با افشاگری های کیهان و ورود نهادهای نظارتی به موضوع، بانک مرکزی ناگزیر به ابطال مجوز وی می شود.»

توفان یزد نیز همزمان با روزنامه کیهان، دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۹۰، تحت عنوان «با سه هزار میلیارد تومان چکار می شود کرد؟!» می نویسد: «پرونده های اختلاس در هفته نخست شهریورماه، سر و صدای زیادی به پا کرد، در میان این پرونده ها، اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی در بانک صادرات آنچنان سر و صدایی بر بام رسانه ای کشور به راه انداخت که خبر اختلاس میلیاردی در معاونت عمرانی استانداری تهران و اختلاس ۱۳۹ میلیارد تومانی در بندرعباس، علیرغم تمامی ابعاد تکان دهنده شان در میان آن گم شد. این اختلاس نه تنها رسانه ها را در بهت و حیرت فرو برد، بلکه به دلیل برخی ابعاد پیدا و پنهان خود، ستون های نظام پولی، بانکی و مالی کشور را نیز لرزاند.» توفان یزد همچنین می نویسد: «گروه توسعه سرمایه گذاری امیرمنصور آریا که تا پیش از حمایت های سخاوتمندانه باند انحرافی تنها در زمینه های محدود همچون تولید آب معدنی فعالیت می کرد، با بهره برداری آگاهانه از نیازهای جریان انحرافی توانست با استفاده از امضاهای طلایی در گام اول خود، چندین شرکت کوچک و بزرگ از جمله کارخانجات عظیم فولادسازی کشور در منطقه خوزستان را در جریان واگذاری های سازمان خصوصی سازی تصاحب کند.»

روزنامه تهران امروز هم به نقش محمد جهرمی مدیرعامل بانک صادرات در این پرونده اشاره کرد و

و دروغ پردازی» برخی روزنامه ها و سایت های زنجیره ای را به ضد دولت احمدی نژاد به شدت مورد حمله قرار داد. این حمله بویژه متوجه سایت «مشرق» بود که توصیه نامه رئیس دفتر ریاست جمهوری، اسفندیار رحیم مشایی، را افشا نمود. در این اطلاعیه آمده است که «سایت معلوم الحال مشرق به دلیل مسایل پشت پرده و تغذیه منابع مالی خاص در مخالفت با دولت پدی طولا دارد». بی بی سی فارسی می نویسد: «اشاره این اطلاعیه به اقدام سایت مشرق در انتشار نامه آقای رحیم مشایی خطاب به وزیران امور اقتصادی و دارایی و راه و ترابری در سال گذشته است که با ضمیمه کردن تقاضای شرکت خدمات مهندسی خط و ابنیه فنی راه آهن برای خرید بیش از نیمی از سهام شرکت فولاد خوزستان، آمده است "حسب موافقت ریاست محترم جمهوری، خواهشمند است دستور فرمایید ضمن تسریع، اقدام مساعد را به عمل آورند."» بی بی سی فارسی اضافه می کند: «مرکز ارتباطات دفتر محمود احمدی نژاد در پایان این اطلاعیه خود، متقابلاً انگیزه رسانه های اصولگرایی منتقد دولت را زیر سؤال برده و گفته است: " در هر حال، ضمن محفوظ دانستن حق پیگیری قضایی در موضوع نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی، بر این سؤال پای می فشرده که سایت های خبری به ویژه مشرق و فارس و روزنامه هایی چون کیهان و تهران امروز، از منحرف کردن موضوع اختلاس، علاوه بر تخریب دولت، چه هدفی را دنبال می کنند و آنها از پیگیری پرونده اختلاس بزرگ از چه بابت نگرانند؟ "»

متن نامه کپی شده اسفندیار رحیم مشایی در ۷ مهر سال ۱۳۸۹ به دو وزیر کابینه چنین است:

«جناب آقای حسینی، وزیر محترم امور اقتصاد و دارایی

جناب آقای بهبهانی، وزیر محترم راه و ترابری
سلام علیکم

به پیوست تصویر نامه شماره ۱۰۲۰۵/ص/۲۰ مورخ ۱۳۸۹/۷/۲ شرکت خدمات مهندسی خط و ابنیه فنی راه آهن در خصوص آمادگی خرید ۵۰ و نیم درصد از سهام شرکت فولاد خوزستان ارسال می شود. حسب موافقت ریاست محترم جمهوری خواهشمند است دستور فرمائید ضمن تسریع اقدام مساعد را به عمل آورند.

اسفندیار رحیم مشایی»

ایراد مخالفان به عمل دولت در واگذاری سهام شرکت فولاد خوزستان به امیر منصور امیر خسروی عدم برگزاری تشریفات قانونی مزایده است. افشا کنندگان این نامه می نویسند: «اگر گروه آریا در پروژه راه آهن شیراز - بندرعباس تنها ۱۰ درصد سود ببرد رقمی در حدود ۱۳۰ تا ۲۰۰ میلیارد تومان خواهد شد و این در حالی است که رقم خریداری شده شرکت تروراس کمتر از ۱۲۰ میلیارد تومان بوده است.» و معنی آن این است که سود حاصل رقمی بین ۱۰ تا ۸۰ میلیارد تومان بیش از سرمایه اختلاسی گذارده شده در این کار است.

خلاصه موضوع اختلاس و فساد مالی در دستگاه بوروکراتیک - نظامی ایران از زبان محمد رضا یزدان پناه در سایت «جوانان برای حقوق بشر ایران» چنین است:

تجاری و بازرگانی و عضویت در حزب مؤتلفه اسلامی، خود را یک فعال بخش خصوصی می‌داند.»

محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی به خبرگزاری دانشجویان ایران می‌گوید: «سیستم بانکی نقش مهمی در اقتصاد کشور دارد و نسبت تخلفات در این سیستم، پانین تر از بسیاری از دستگاه‌های دیگر است.» از سوی دیگر به گزارش همین خبرگزاری، آخوند مصطفی پور محمدی، رئیس سازمان بازرسی کل کشور، به خبرنگاران گفته است «این پرونده بی‌سابقه ترین پرونده فساد مالی کشور محسوب می‌شود.» او که مخالف جناح احمدی نژاد است به خبرنگاران گفت: «این تخلف سنگین ابتدا از بانک صادرات شروع و در ادامه به بانک‌های خصوصی و دولتی دیگر سرایت کرد.»

خبرنگار بی بی سی می‌نویسد: «واکنش رئیس کل بانک مرکزی ایران پس از آن صورت می‌گیرد که مصطفی پور محمدی رئیس سازمان بازرسی کل کشور اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در بانک صادرات را "بی سابقه ترین" پرونده فساد اقتصادی توصیف کرده و گفته بود که سیستم بانکی آفت اقتصاد کشور است.»

ولی محمد جهرمی وزیر کار پیشین دولت محمود احمدی نژاد، که پیشتر رئیس ستاد اجرایی شورای نگهبان بود و توسط برخی منتقدان این دولت به سازماندهی دستگاه نظارتی و اجرایی این شورا برای بالا کشیدن محمود احمدی نژاد در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ متهم می‌شود، و اکنون مدیرعامل بانک صادرات است می‌گوید: «اختلاسی از بانک صادرات ایران انجام نشده است و سوء استفاده مالی از هفت بانک کشور با استفاده از

«سایت اصولگرای "جهان" خبر داده که در گزارش هیئت تحقیق و تفحص مجلس از بانک‌ها، تخلفات زیادی ذکر شده به طوری که به گفته یکی از اعضای این هیئت، اگر این گزارش در مجلس قرائت و تحویل قوه قضائیه شود، تعداد زیادی از مسئولین بانک‌ها باید روانه زندان شوند.»

محمد رضا یزدان پناه تحت عنوان «اختلاس‌های میلیاردی؛ متهمان بانفوذ» درباره سوابق اختلاس و فساد مالی در دستگاه‌های دولتی ایران می‌گوید:

«این البته نخستین بار نیست که نام بانک صادرات ایران در پرونده‌های میلیاردی اختلاس مطرح می‌شود. پیش از این و در اوایل دهه ۷۰ نیز نام محسن رفیق دوست وزیر سپاه در دوران جنگ ایران و عراق و رئیس سابق بنیاد مستضعفان و جاتبازان همراه با برادر او و فردی به نام فاضل خداداد در پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی از این بانک به میان آمد.

دستگاه قضایی ایران در آن هنگام مرتضی رفیق دوست را به حبس ابد و فاضل خداداد را به اتهام مفصد فی الارض به اعدام محکوم کرد. در آن پرونده گفته شد که این دو با نفوذ محسن رفیق دوست موفق به این اختلاس شدند اما وزیر سپاه که از مشهورترین چهره‌های جناح راست است و از روزی که رانندگی آیت الله خمینی را هنگام بازگشت به ایران به عهده گرفت همواره شغل‌های پراهمیتی داشته است، فقط به عنوان مطلع در دادگاه حضور یافت و هرگز محاکمه و محکوم نشد.

رفیق دوست هم اکنون نیز یکی از بزرگترین سرمایه داران ایران است که با برخورداری از چندین شرکت

مدیر عامل آبمعدنی داماش و مدیر عامل سرمایه گذاری امیر منصور آریا، دوستی و رفت و آمد دارد، را به میان بکشند.

علاوه بر آن، در این کنفرانس خبری پای محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی نیز به میان آمد و گفته های او درباره هشدار به بانک صادرات، دو ماه پیش از برملا شدن اختلاس، تکذیب شد.»

خواندنیها در پایان می نویسد: «مدیرعامل بانک صادرات ... گفت: برخی ها به دنبال حذف رقبای خود و برخی ها به دنبال انتقام گیری های سیاسی هستند. بانک مرکزی اگر هشدار از دو ماه قبل از کشف این جرم به بانک صادرات نسبت به این شرکت یا افراد مجرم داده است، به صورت شفاف نامه کتبی خود را در اختیار خبرنگاران قرار دهد.»

بدین سان می بینیم که رسانه های طرفدار جناح های حکومتی موضوع اختلاس و فساد مالی دستگاه های دولتی را چنان پیچیده می کنند که مردم نتوانند از دم خروس، قسم حضرت عباس سردمداران دولت را تشخیص دهند و نتوانند درک کنند که همه وسعت اختلاس و فساد مالی رژیم جمهوری اسلامی طی بیش از ۳۰ سال ناشی از نبود دموکراسی و نهادهای کنترل کننده مردمی و فعال مایشاء بودن جناح های مختلف بورژوازی بوروکراتیک - نظامی حاکم در ایران است.

احمد حاتمی یزد، مدیر عامل سابق بانک صادرات ایران، به خبرنگار قانون گفت: «بانک های رفاه کارگران، پارسیان، سامان، سپه، ملی و صادرات شش بانک از هفت بانکی هستند که در این پرونده درگیر

اسناد جعلی بانک صادرات بوده است.» خبرگزاری ها گفته اند مدیر عامل بانک صادرات می گوید یقین دارد اگر در بانکهای دیگر نیز تبانی صورت نمی گرفت «این اختلاس امکان پذیر نبود». بنا به گفته مدیر عامل بانک صادرات، این «اختلاس در سال ۱۳۸۶ آغاز شده و در سال ۸۸ رقمش کمتر از ۸۰ میلیارد تومان بوده اما در سال ۱۳۸۹ به ۸۰۰ میلیارد تومان و در سال جاری به ۲۸۰۰ میلیارد تومان رسیده است.»

محمد رضا یزدان پناه درباره وضعیت حقوقی محمد جهرمی مدیرعامل کنونی بانک صادرات می نویسد: «چندی پیش در برخی سایت های خبری و شبکه های اجتماعی، تصویری از فیش حقوقی و کارانه در اختیار جهرمی منتشر شد که نشان می داد او رقمی نزدیک به ۳۰ میلیون تومان حقوق و نزدیک به ۵۰۰ میلیون تومان کارانه می گیرد.»

نشریه خواندنیها که از مضمون حرف هایش پیداست از طرفداران دار و دسته احمدی نژاد است می نویسد:

«نمی توان فاش کردن این دزدی در یک کنفرانس خبری در روز جمعه را، با فعالیتهای انتخاباتی و کوبیدن احمدی نژاد مرتبط ندانست.

دستگاه قضائی و سازمان بازرسی به ریاست پور محمدی که بانی این سر و صدا هستند، هر یک به سهم خود تلاش می کنند ضمن پاسخ به گله گذاریهای احمدی نژاد و همکارانش درباره عدم رسیدگی دستگاه قضائی به مفاصد اقتصادی، پای محمد رضا رحیمی معاون رئیس جمهور و مسئول پی گیری مفاصد اقتصادی در دولت را، که علاوه بر پرونده های قبلی، با فرد مختلس بازداشتی یعنی "مه آفرید امیر خسروی"

هستند و باید پاسخگوی اتفاقات رخ داده باشند.» او گفت: «دو سوم از این سوءاستفاده‌ها در بانک ملی رخ داده است.» وی معتقد است: «قطعاً این اختلاس سیاسی است. قطعاً بانک‌ها زیر فشاری بوده‌اند که ما نمی‌دانیم از کجاست والا نمی‌شود بانک‌ها درگیر اختلاس به این بزرگی و در این ابعاد باشند و موضوع سیاسی نباشد.»

رئیس سابق بانک صادرات در ادامه می‌گوید: «از طریق روابط زنجیره‌ای باید مشخص شود که این پول از کجا سر درآورده است. این موضوع که معلوم شود تکلیف سوءاستفاده سیاسی این اختلاس هم معلوم می‌شود و من در تعجبم که چرا این اقدام صورت نمی‌گیرد.»

آیا در کشوری که سر تا پای آن در فساد اقتصادی غوطه ور است و اختلاس‌های میلیاردی در آن، زمانی برملا می‌شوند که اختلاف‌های جناح‌های حاکم در آن به مرحله‌ای بحرانی رسیده‌اند، جایی برای تعجب باقی می‌گذارد؟

اکنون حمله‌ها به احمدی نژاد و دار و دسته او در بسیاری از مطبوعات رسمی، در قوه قضائیه، در مجلس، در نمازهای جمعه و غیره گسترش یافته است. متهم کنندگان مختلسان، خود به اندازه متهمان و شاید بیش از آنها در دزدی‌ها سهم دارند و دست همگی آنان و نیز دست سرمداران اصلاح طلبان از خون مردم رنگین است. متهمان و حامیانشان به دفاع از خود روی می‌آورند نه از طریق رد اتهام یا جبران خطا، بلکه از راه مقایسه کارها یا بهتر بگوییم مقایسه ناپکاری‌های خود با ناپکارهای طرف مقابل. بی‌جهت نیست که امیر منصور آریا می‌گوید: می‌خواهند او را به سرنوشت خداداد فاضل (از هم پرونده‌ای‌های محسن و مرتضی

رفیق دوست در دزدی معروف به اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی در سال ۱۳۷۳) که اعدام شد دچار کنند و تهدید می‌کند ساکت نخواهد ماند و نخواهد گذاشت که این کار را بکنند. همچنین محمد رضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد در مقام «ضد حمله» می‌گوید: کسی از سه هزار میلیارد تومان کالا که بدون پرداخت حق گمرک به کشور وارد شده حرفی نمی‌زند. آری در منطق سرمداران و کارگزاران بورژوازی بوروکرات - نظامی ایران، قاچاق کالای یک طرف، دزدی و اختلاس و اعمال نفوذ طرف دیگر را توجیه می‌کند!

عباس آخوندی، عضو شورای رقابت، در «دنیای اقتصاد ۲۳ شهریور» می‌نویسد:

«چه کسی به توضیح‌های بانک مرکزی که ما پیش از این هشدار دادیم، لیکن دریغ از گوش شنوا، وقعی می‌نهد؟ مگر نظارت بانک مرکزی بر بانک‌ها؛ به قول علما، از جنس نظارت‌های استطلاعی است که حضرات ادعا کنند که ما از اسفند سال گذشته تاکنون هشدار داده‌ایم، لیکن بانک عامل به آن توجه نکرده است! حال آنکه اگر در دنیا یکجا نظارت استصوابی مورد قبول عرف بین‌المللی باشد، همان نظارت بانک مرکزی است. این موضع مقامات بانک مرکزی تنها مسوولیت آنان را سنگین‌تر می‌کند و ابهام افکار عمومی نسبت به نظام تصمیم‌گیری در بانک مرکزی به عنوان مرجع رسمی نظارت بر بانک‌ها را افزایش می‌دهد.»

او بلافاصله چنین ادامه می‌دهد: «آیا مقامات بانک مرکزی و وزارت دارایی فکر می‌کنند این مقدار توضیح برای افکار عمومی قانع کننده است؟ به همین سیاق، ادعای جناب مدیر عامل بانک صادرات واجد چه اعتباری است؟ ایشان مدعی‌اند که مدیر شعبه خاطی مجاز به امضای اسناد نبوده است؛ بنابراین، کسانی که

کارل مارکس

(زندگی نامه مختصر مارکس و شرح مارکسیسم)

نوشته ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه سهراب شباهنگ

(بخش دوم)

آموزه مارکسیستی

مارکسیسم دستگاه نظرات و آموزش های مارکس است. مارکس نابغه ای بود که سه جریان عمده ایدئولوژیک سده نوزدهم، متعلق به سه تا از پیشرفته ترین کشورهای نوع بشر، را ادامه داد و کامل کرد: فلسفه کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیس و سوسیالیسم فرانسوی همراه با آموزه های انقلابی فرانسوی به طور کلی. استحکام منطقی و یک پارچگی تحسین برانگیز دیدگاه های مارکس حتی مورد تأیید مخالفان او است، دیدگاه هائی که در کلیت خود ماتریالیسم مدرن و سوسیالیسم علمی مدرن را همچون نظریه و برنامه جنبش کارگری همه کشورهای متمدن جهان تشکیل می دهند و ما را بر آن می دارند که خلاصه ای از اصول کلی جهان بینی عام او را پیش از توضیح محتوای اصلی مارکسیسم، یعنی آموزش اقتصادی مارکس، شرح دهیم.

ماتریالیسم فلسفی

مارکس از سال های 1844-1845 که دیدگاه هایش شکل گرفت ماتریالیست، به ویژه پیرو فویرباخ بود که

اسناد را دریافت نموده اند و به این موضوع توجه نکرده اند باید پاسخگو باشند. گویی که بانک صادرکننده اسناد هیچ مسوولیتی در صدور اسناد جعلی ندارد و صرفا بانک های دریافت کننده اسناد می بایست صحت اسناد را کنترل نمایند.»

سخن زیرین عضو شورای رقابت، عباس آخوندی، و همه داده هایی که در این متن به آنها ارجاع داده ایم این ادعای ما را که: یک بار دیگر اختلاف جناح های حکومت، اختلاس و فساد عمومی در دستگاه های دولتی بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ایران را برملا کرد، به اثبات می رساند! عضو شورای رقابت می گوید: «با توجه به اعلام بانک که بیش از دو سوم این سوءاستفاده در پنج ماهه سال جاری صورت گرفته، داشتن اطلاعات از سال گذشته و بی عملی به نحوی که منجر به این حد از توسعه معضل شده است چه وجهی داشته است؟»

متناظر آنها هستند». «هگل ایده آلیست بود یعنی از نظر او افکارش تصاویر کمابیش مجرد یا بازتاب اشیا و روندهای واقعی در ذهن نیستند (انگلس گاهی کلمه «نقش و حک یا کپی» را به کار می‌گیرد)، بلکه به عکس، اشیا و تکامل آنها تصاویری تحقق یافته از ایده اند که در جایی حتی پیش از وجود جهان وجود داشته است». انگلس در *لودویگ فویرباخ [و پایان فلسفه کلاسیک آلمان]* - که در آن دیدگاه های خود و مارکس در باره فلسفه فویرباخ را تشریح می‌کند و آن را پس از مطالعه دست نوشت قدیمی ای که خود او و مارکس در سال های 1844-1845 درباره هگل، فویرباخ و درک مادی تاریخ نوشته بودند به چاپ رساند - می‌نویسد:

«مسأله بنیادی بزرگ همه فلسفه ها، به ویژه فلسفه مدرن اخیر، مسأله رابطه بین اندیشه و هستی ... رابطه بین روح و طبیعت است یعنی اینکه روح مقدم است یا طبیعت؟ فیلسوفان برحسب پاسخ هائی که به این پرسش داده اند به دو اردوی بزرگ تقسیم می‌شوند. آنهائی که تقدم روح بر طبیعت را تأیید می‌کنند و آفرینش را به شکلی می‌پذیرند اردوی ایده آلیسم را تشکیل می‌دهند. دیگران که تقدم طبیعت را می‌پذیرند متعلق به مکتب های مختلف ماتریالیسم اند. هر کاربرد دیگری از مفهوم (فلسفی) ایده آلیسم و ماتریالیسم به سر درگمی و پریشان فکری می‌انجامد. مارکس نه تنها قاطعانه ایده آلیسم را که همواره به نحوی با مذهب پیوند دارد، بلکه دیدگاه های هیوم و کانت، لادری گری، مکتب انتقادی، پوزیتیویسم در اشکال گوناگون آن را نیز که نظرات رایج در زمان ما هستند رد کرد و چنین فلسفه ای را دادن امتیازات «ارتجاعی» به ایده آلیسم و در بهترین حالت «پذیرش شرمگینانه و پنهانی ماتریالیسم و انکار آشکار آن در برابر عموم» می‌دانست. درباره این

بعدها مارکس جنبه های ضعیف او را تنها در این می‌دانست که ماتریالیسم فویرباخ به حد کافی پیگیر و همه جانبه نیست. از دید مارکس اهمیت تاریخی و «دوران ساز» فویرباخ، گسست قاطعانه او از ایده آلیسم هگلی و اعلام گرویدن به ماتریالیسم بود «ماتریالیسمی که» در سده هیجدهم، به ویژه در فرانسه، نه تنها با نهاد های موجود سیاسی ... و دین و یزدان شناسی، بلکه با هرگونه متافیزیک (به معنی «گمانه زنی [فلسفه بافی] مسموم) متمایز از «فلسفه متین عقلانی» (مبارزه می‌کرد). (مارکس، *خانواده مقدس، در میراث ادبی*). مارکس در «پس گفتار چاپ دوم سرمایه جلد اول» نوشت: «از نظر هگل ... روند تفکر، که او آن را تحت نام ایده، حتی به عامل فعال [سوژه] مستقلی تبدیل می‌کند، خالق جهان است... از نظر من به عکس، ایده آل [آنچه به ایده مربوط می‌شود] چیزی جز دنیای مادی نیست که در ذهن بشر بازتاب یافته و به صور اندیشه مبدل شده است». انگلس در توافق کامل با این فلسفه ماتریالیستی مارکس و در توضیح آن در *آنتی دورینگ* (که مارکس دست نوشت آن را خوانده بود) می‌نویسد: «وحدت جهان در هستی آن نیست ... وحدت واقعی جهان در مادیت آن است و این امر با تکامل طولانی و توان فرسای فلسفه و علوم طبیعی به اثبات رسیده است» ... «حرکت، شکل وجودی ماده است. هرگز و هیچ جا ماده بدون حرکت وجود نداشته و حرکت بدون ماده نمی‌تواند وجود داشته باشد ... اما اگر این پرسش مطرح شود که فکر و آگاهی واقعا چه هستند و از کجا می‌آیند، روشن است که آنها محصول مغز انسان اند و انسان خود، محصول طبیعت است که در طبیعت و با محیط آن تکامل یافته است؛ بنابراین بدیهی است که محصولات مغز انسان نیز که در تحلیل نهائی محصول طبیعت اند با بقیه پیوندهای طبیعت، تناقضی ندارند و

بنابراین تنها به «تفسیریا تعبیر» جهان بسنده می‌کرد در حالی که نکته اصلی «تغییر» جهان است؛ به عبارت دیگر ماتریالیسم کهن اهمیت «فعالیت عملی انقلابی» را درک نکرد.

دیالکتیک

از نظر مارکس و انگلس، دیالکتیک هگلی جامع‌ترین، پرمحتواترین و عمیق‌ترین آموزه تکامل و بالاترین دستاورد فلسفه کلاسیک آلمان بود. آنها هرگونه فرمول بندی دیگری از تکامل و تحول تدریجی را یک جانبه، کم محتوا و تحریف کننده و مثله گر سیر واقعی تکامل طبیعت و جامعه می‌دانستند (سیری که غالباً با جهش‌ها، تغییرات سهمگین [کاتاستروف‌ها] و انقلابات همراه است). انگلس نوشت: «مارکس و من تقریباً نخستین کسانی بودیم که دیالکتیک آگاهانه را (از تخریب ایده آلیسم، از جمله مکتب هگل) نجات دادیم و آن را در درک مادی طبیعت به کار بستیم ... طبیعت بوته آزمایش [آزمایشگاه] دیالکتیک است و باید گفت که علوم طبیعی جدید مصالح و مواد بسیار غنی و روز افزونی برای محک زدن دیالکتیک فراهم آورده‌اند (این جملات پیش از کشف رادیوم، الکترون، تبدیل عناصر به یکدیگر و غیره نوشته شده‌اند!) و بدین سان ثابت کرده‌اند که روند طبیعت در تحلیل نهائی دیالکتیکی است و نه متافیزیکی».

انگلس می‌گوید: «این اندیشه بزرگ و بنیادی که جهان را نباید همچون مجموعه‌ای از اشیای حاضر و آماده فهمید، بلکه باید آن را مجموعه پیچیده‌ای از روندها به حساب آورد که در آن اشیای به ظاهر ثابت و تصاویر به ظاهر ثابت شان در مغز ما یعنی مفاهیم، دستخوش تغییر دائمی و به وجود آمدن و از میان رفتن هستند ...

مسئله علاوه بر آثاری از انگلس و مارکس که در بالا نام بردیم به نامه مورخ 12 دسامبر 1866 مارکس به انگلس رجوع کنید. در این نامه مارکس به گفته‌ای از توماس هاکسلی طبیعی دادن معروف که «ماتریالیستی تر» از حرف‌های معمول او بود ارجاع می‌دهد: هاکسلی می‌پذیرد «تا آنجا که ما به طور واقعی مشاهده می‌کنیم و می‌اندیشیم احتمالاً نمی‌توانیم از ماتریالیسم کناره بگیریم» و مارکس به او خرده می‌گیرد که سوراخی برای ورود لادری‌گری و مکتب هیوم باز گذاشته است.

آنچه به ویژه توجه بدان اهمیت دارد نظر مارکس درباره رابطه بین آزادی و ضرورت است: «آزادی درک ضرورت است»، «ضرورت تنها هنگامی کور است که فهمیده نشده باشد» (انگلس، آنتی دورینگ). این به معنی به رسمیت شناختن قانون عینی در طبیعت و تبدیل دیالکتیکی ضرورت به آزادی است (مانند تبدیل «شئی در خود» ناشناخته اما قابل شناخت به «شئی برای ما» و تبدیل «ماهیت اشیا» به «پدیده‌ها [نمودها]»). مارکس و انگلس کمبودهای اساسی ماتریالیسم «کهن» و از جمله ماتریالیسم فویرباخ (و از آن بیشتر ماتریالیسم عامیانه بوشنر، فوگت و مولشوت) را در این می‌دانستند که (1) این ماتریالیسم عمدتاً «مکانیکی» است یعنی آخرین تکامل‌های شیمی و زیست‌شناسی (در عصر ما باید اضافه شود نظریه الکتریکی ماده) را در نظر نمی‌گیرد، (2) اینکه ماتریالیسم کهن غیر تاریخی و غیر دیالکتیکی (یعنی متافیزیکی در معنی ضد دیالکتیکی) بود و به نحوی منطقی و همه جانبه دیدگاه تکاملی نداشت، (3) اینکه ماتریالیسم کهن «جوهر انسانی» را امری مجرد می‌دید و نه همچون مجموعه «پیچیده»‌ای از تمام «روابط اجتماعی» (که به صورت انضمامی توسط تاریخ تعیین شده‌اند) و

مقاوت است («نفی نفی»)، تکاملی که به بیان دیگر ماریچی است و نه خط مستقیم، - تکاملی از طریق جهش، تغییرات سهمگین، انقلابات؛ - «گسست در تداوم»؛ تبدیل کمیت به کیفیت، - تکان های درونی برای تغییر ناشی از تضادها و درگیری نیروها و گرایش های مختلف که روی جسم واحدی، یا در درون پدیده ای معین یا در درون یک جامعه عمل می کنند؛ - همبستگی متقابل و پیوند ناگسستی بین همه جنبه های هر پدیده (در حالی که تاریخ همواره جنبه های تازه تری از آن را آشکار می کند)، پیوندی که روند حرکتی عام، یکسان، قانونمند را فراهم می کند - چنین است برخی از وجوه دیالکتیک (1) که غنی تر از آموزه معمولی تکامل است (به نامه مورخ 8 ژانویه 1868 مارکس به انگلس نگاه کنید که در آن مارکس «سه گانه های چوبی» اشتاین را مسخره می کند که در آمیختن آن با دیالکتیک ماتریالیستی پوچ و بی معنی است).

درک مادی تاریخ

مارکس پس از درک ناپیگیری [عدم استحکام منطقی]، نقص و یک جانبه نگری ماتریالیسم کهن بدین باور رسید که «هماهنگ کردن دانش جامعه ... با بنیاد ماتریالیستی و بازسازی این دانش بر روی آن بنیاد» ضرورت دارد. «از آنجا که ماتریالیسم به طور کلی آگاهی را محصول و نتیجه هستی می داند و نه به عکس، [پس] ماتریالیسم هنگامی که در مورد زندگی اجتماعی نوع بشر به کار بسته شود باید آگاهی اجتماعی را محصول هستی اجتماعی بداند». مارکس در جلد اول سرمایه می نویسد: «تکنولوژی شیوه عملکرد انسان بر طبیعت [پرداختن انسان به طبیعت]، روند بی واسطه تولید را که با آن انسان به حیات خود ادامه می دهد آشکار می کند و بدین سان شیوه شکل

آری، این اندیشه بنیادی بزرگ، به ویژه از زمان هگل چنان به طور کامل در آگاهی عمومی رسوخ کرده است که در شکل عامش به ندرت مورد مخالفت قرار می گیرد. اما پذیرش این اندیشه بنیادی در حرف و کاربست آن در واقعیت، در جزئیات و در حوزه های مختلف پژوهش، دو چیز متفاوت اند». «از نظر فلسفه دیالکتیک، هیچ چیز نهائی، مطلق و مقدس نیست. این فلسفه خصلت گذرای همه چیز را در همه چیز آشکار می کند، هیچ چیز جز روند وقفه ناپذیر شدن و از میان رفتن، صعود پایان ناپذیر از پست به عالی در مقابل آن مقاومت نمی کند. خود فلسفه دیالکتیک چیزی بیش از انعکاس این روند در مغز اندیشه ورز نیست». بدین سان از نظر مارکس «دیالکتیک عبارت است از دانش قوانین عام هم دنیای خارج و هم اندیشه بشری».

مارکس این جنبه انقلابی فلسفه هگل را پذیرفت و تکامل بخشید. ماتریالیسم دیالکتیک «دیگر به فلسفه ای که بر فراز علوم دیگر باشد نیاز ندارد». از فلسفه گذشته آنچه باقی می ماند «دانش اندیشه و قوانین آن - [یعنی] منطق صوری و دیالکتیک است». دیالکتیک، طبق درک مارکس و نیز هگل دربر گیرنده همه آن چیزی است که امروزه نظریه شناخت یا اپیستمولوژی نامیده می شود که آن هم باید موضوع خود را به نحو تاریخی در نظر بگیرد، منشأ و تکامل معرفت و گذار از نادانی به دانائی را مطالعه کند و تعمیم دهد.

امروزه اندیشه تکامل و تحول تقریباً به طور کامل وارد آگاهی اجتماعی شده است، اما نه از طریق فلسفه هگل. اما این ایده آن چنان که توسط مارکس و انگلس براساس نظر هگل پی ریزی شده بسیار همه جانبه تر و پر محتواتر از ایده جاری تحول است. تکاملی که ظاهراً مراحل گذشته را تکرار می کند، اما تکراری که

گیری روابط اجتماعی او و درک های ذهنی ناشی از آنها را بر ملا می کند». مارکس در مقدمه سهمی در نقد اقتصاد سیاسی فرمول جامعی از اصول بنیادی ماتریالیسم را آن چنان که در مورد جامعه انسانی به کار رود در جملات زیر بیان می کند:

«انسان ها در تولید اجتماعی زندگی خود وارد روابط معین و ضروری ای می شوند که مستقل از اراده آنهاست، روابط تولیدی ای که متناظر مرحله معینی از تکامل نیروهای مادی تولیدشان است. مجموع کل این روابط تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد، یعنی آن شالوده واقعی که روبنای حقوقی و سیاسی بر روی آن ظاهر می شود و اشکال معین آگاهی اجتماعی با آن هماهنگی دارد [و اشکال معین آگاهی اجتماعی متناظر آن است]. شیوه تولید زندگی مادی، روندهای زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به طور کلی مشروط می سازد. این آگاهی انسان ها نیست که هستی آنان را تعیین می کند، بلکه به عکس هستی آنان است که آگاهی شان را تعیین می نماید. نیروهای مولد مادی جامعه در مرحله معینی از تکامل خود، با روابط تولیدی - یا با آنچه صرفاً بیان حقوقی روابط تولیدی است - یعنی با روابط مالکیتی که تاکنون در چهارچوب آن عمل کرده اند، وارد درگیری می شوند. این روابط از اشکال نیروهای مولد به زنجیرهای آنها مبدل می گردند. در این هنگام یک عصر انقلاب اجتماعی آغاز می گردد. با تغییر شالوده اقتصادی، کل روبنای عظیم به کندی یا به سرعت تحول می یابد. در بررسی این تحولات همواره باید بین تحول مادی شرایط اقتصادی تولید، که می توان با دقت علوم طبیعی آن را تعیین کرد، و اشکال ایدئولوژیکی که در آنها انسان ها از این درگیری آگاهی می یابند و

مبارزه را به سرانجام می رسانند تمایز قایل شد. همان گونه که در مورد یک شخص برحسب آنچه خود او در مورد خویش می اندیشد دآوری نمی کنند، به همان گونه درباره این تحولات [اجتماعی] نمی توان برحسب آگاهی متناظرشان قضاوت کرد. بلکه به عکس، این آگاهی را باید از روی تضادهای زندگی مادی، از درگیری موجود بین نیروهای اجتماعی تولید و روابط تولیدی توضیح داد ... در تصویری کلی می توان شیوه های تولید آسیائی، باستانی، فئودالی و بورژوائی مدرن را همچون دوره های تحول پیش رونده شکل بندی های اقتصادی مشخص کرد.» (رجوع کنید به فرمول بندی خلاصه مارکس در نامه مورخ 7 ژوئیه 1866 او به انگلس: «نظریه ما که طبق آن سازمان کار توسط وسایل تولید تعیین می شود»).

کشف درک مادی تاریخ، با بهتر بگوئیم ادامه و گسترش پیگیر ماتریالیسم در حوزه پدیده های اجتماعی، دو عیب اصلی نظریات تاریخی قبلی را از میان برداشت. نخست اینکه این نظریات [قدیمی] در بهترین حالت انگیزه های ایدئولوژیکی فعالیت تاریخی نوع بشر را بررسی می کردند بی آنکه در مورد آنچه باعث این انگیزه ها شده کاوش کنند، بی آنکه قوانین عینی ای را که حاکم بر تکامل دستگاه روابط اجتماعی است بفهمند و بی آنکه ریشه های این روابط را در درجه تکامل تولید مادی تشخیص دهند. دوم اینکه نظریه های قدیمی فعالیت های توده مردم را دربر نمی گرفتند، در حالی که ماتریالیسم تاریخی برای نخستین بار مطالعه شرایط اجتماعی زندگی توده ها و تغییرات این شرایط را با دقت علوم طبیعی امکان پذیر کرد. «جامعه شناسی» و تاریخ نگاری قبل از مارکس در بهترین حالت انبوهی از داده های خام که به صورت

واقعیاتی هستند که همه می دانند. مارکسیسم اصل راهنما یا سرنخی به دست می دهد که ما را قادر می سازد قوانین حاکم بر این دهلیز ظاهرا پر پیچ و خم و درهم و برهم را کشف کنیم، این اصل راهنما یا سرنخ، نظریه مبارزه طبقاتی است. تنها مطالعه کل پیچیده تلاش های همه اعضای جامعه معین یا گروه های جوامع می تواند به تعریف [تعیین] علمی نتیجه این تلاش ها رهنمون شود. سرچشمه تلاش های متضاد در اختلاف بین موقعیت ها و شیوه زندگی طبقاتی است که هر جامعه ای بدان تقسیم شده است (2)

مارکس در *مانیفست کمونیست* نوشت: «تاریخ همه جوامعی که تاکنون زندگی کرده اند تاریخ مبارزه طبقاتی است» (انگلس بعد ها افزود: «به استثنای تاریخ جامعه بدوی [کمون اولیه]»). «مرد آزاد و برده، اشراف و توده عوام [پاتریسین ها و پلب ها]، ارباب و رعیت، صاحب کار صنفی و شاگرد و در یک کلام، ستمگر و ستم کش همواره در مقابل یکدیگر قرار داشته اند و مبارزه ای بی وقفه، گاه به شکل پنهان و گاه به صورت نبرد آشکار انجام داده اند، نبردی که هر بار یا به صورت باز سازی انقلابی وسیع جامعه و یا انهدام طبقات متخاصم به فرجام رسیده است ... جامعه مدرن بورژوائی که از ویرانه های جامعه فئودالی سر بر آورده تضاد طبقاتی را از میان نبرده است. این جامعه صرفا طبقات جدید، شرایط جدید ستم، و شکل های جدید مبارزه را جانشین آنچه در گذشته بود کرده است. اما عصرما، عصر بورژوازی این وجه تمایز را دارد که تضادهای طبقاتی را ساده کرده است. جامعه به طور کلی هر چه بیشتر به دو اردوی بزرگ متخاصم، دو طبقه بزرگ که مستقیما روبروی یکدیگر قرار دارند تجزیه می شود: بورژوازی و پرولتاریا».

تصادفی جمع آوری، بر روی هم انباشت شده بودند و توصیفی از برخی جنبه های روند تاریخی را ارائه می کردند. مارکسیسم با بررسی کلیت گرایش های پیچیده متضاد، با خلاصه کردن آنها به شرایط دقیقا قابل تعریف زندگی و تولید طبقات مختلف جامعه، با حذف ذهنی گرائی و گزینش دلخواهانه برخی ایده های «رهبری کننده» در تفسیر آنها، و با کشف اینکه ریشه همه ایده ها و همه گرایش ها بدون استثنا در شرایط نیروهای مادی تولید قرار دارد، راه مطالعه همه جانبه و جامع روند سر برآوردن، تکامل و زوال شکل بندی های اجتماعی - اقتصادی را نشان داد. انسان ها تاریخ خود را می سازند. اما چه چیزی انگیزه های مردم، انگیزه های توده مردم را تعیین می کند، یعنی چه چیزی باعث برخورد ایده ها و تلاش های متضاد می شود؛ مجموع کل این درگیری های کل توده های جوامع انسانی چیست، شرایط عینی تولید زندگی مادی که شکل دهنده شالوده همه فعالیت های تاریخی انسان است کدام اند، قانون تکامل این شرایط چیست - مارکس به همه اینها توجه کرد و راه مطالعه علمی تاریخ همچون روندی هم شکل [یکسان] و قانون مند را در تنوع و متضاد بودن عظیمش نشان داد.

مبارزه طبقاتی

اینکه در هر جامعه ای تلاش های برخی اعضای آن با تلاش های برخی دیگر وارد درگیری می شود، اینکه زندگی اجتماعی سرشار از تضاد است، اینکه تاریخ نشان می دهد مبارزاتی بین ملت ها و جوامع و نیز در درون ملت ها و جوامع وجود دارد و افزون بر آن دوره های تناوب انقلاب و ارتجاع، صلح و جنگ، رکود و پیشرفت سریع یا زوال وجود دارند، جملگی

موقعیت پرولتری است که انقلابی اند بنابراین [به عنوان انقلابی] از منافع آینده خود و نه وضعیت کنونی شان دفاع می کنند، آنها موضع ویژه خود را ترک می کنند تا خود را در موضع پرولتاریا قرار دهند». مارکس در شماری از تألیفات تاریخی اش (به کتاب نگاری نگاه کنید) نمونه های درخشان و عمیقی از تاریخ نگاری ماتریالیستی، تحلیل موقعیت هر طبقه و گاه موقعیت گروه ها و لایه های مختلف یک طبقه عرضه کرده و به روشنی نشان داده که چگونه و چرا «هر مبارزه طبقاتی مبارزه ای سیاسی است». جملات نقل شده در بالا تصویری از شبکه پیچیده روابط اجتماعی و گذارهای یک طبقه به طبقه دیگر و از گذشته به آینده است که مارکس مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد تا برآیند تکامل تاریخی را نشان دهد.

عمیق ترین، جامع ترین و تفصیلی ترین تأیید و کاربست نظریه مارکس، آموزه اقتصادی او است.

یادداشت ها

[1] لنین در اینجا، چنان که خود خاطر نشان می کند - صرفاً برخی از وجوه و جنبه های دیالکتیک را نام می برد. ترتیب مقولات و مفاهیمی که متذکر می شود الزماً نه ترتیب منطقی آنها در دیالکتیک و نه ترتیبی براساس اهمیت و جایگاه شان است. لنین در برخی نوشته های فلسفی دیگرش، از جمله در «خلاصه و فشرده (conspectus) کتاب علم منطق هگل» [نوشته شده در فاصله سپتامبر تا دسامبر 1914]، به نحو روشن تر، دقیق تر و منطقی تری مقولات و محتوای دیالکتیک را بررسی کرده است. در این بررسی ها لنین مانند هگل، مارکس و انگلس، قانون تضاد را مهم

از زمان انقلاب کبیر فرانسه تاریخ اروپا به روشنی بسیار در شماری از کشورها آن چیزی را که در زیر سطح رویدادها قرار دارد یعنی مبارزه طبقاتی را آشکار کرد. در دوره رستوراسیون [بازگشت سلطنت در فرانسه] شماری مورخ (تیری، گیزو، مینیه، تی پر) سر برآوردند که با جمع بندی رویدادها مجبور شدند مبارزه طبقاتی را همچون کلید کل تاریخ فرانسه بپذیرند (3). عصر جدید - عصر پیروزی کامل بورژوازی، نهادهای انتخابی، رأی گیری وسیع (هر چند نه عمومی)، عصر مطبوعات روزانه و ارزان و غیره، عصر اتحادیه های نیرومند و گسترش یابنده کارگران و اتحادیه های کارفرمائی و غیره حتی با آشکاری بیشتر نشان داده است که مبارزه طبقاتی (هر چند گاه در شکلی بسیار یک جانبه، «صلح آمیز» و «قانونی» بروز می کند)، محرک اصلی رویدادها است. عبارت زیر از مانیفست کمونیست مارکس به ما نشان می دهد که توقع مارکس از علوم اجتماعی این بود که تحلیلی عینی از وضعیت هر طبقه در جامعه مدرن در پیوند با شرایط تکامل هر یک از طبقات ارائه دهد: «از تمام طبقاتی که امروز رو در روی بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا طبقه ای واقعا انقلابی است. دیگر طبقات در حال زوال اند و سرانجام در مقابل صنعت جدید ناپدید می شوند [اما] پرولتاریا محصول ویژه و اصلی صنعت جدید است. طبقه متوسط پائین، صاحبان کارگاه های کوچک، دکان داران، پیشه وران، دهقانان همگی با بورژوازی مبارزه می کنند تا شعله زندگی خود به عنوان بخشی از طبقه متوسط را از خاموش شدن نجات دهند. بنابراین آنان انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. از این بیشتر، آنها ارتجاعی اند، زیرا می کوشند چرخ های تاریخ را به عقب برگردانند. آنان اگر تصادفاً انقلابی باشند صرفاً از نظر تحول آتی شان به

(1) پیوند ضروری، پیوند عینی بین همه جنبه ها، نیروها، گرایش ها و غیره در حوزه معین پدیده ها؛

(2) زایش ذاتی تمایزها، منطق درونی عینی تحول و مبارزه بین تمایزها، قطبی شدن». (همان جا ص 95)

بدین سان دیده می شود از نظر لنین و هگل، تضاد چه جایگاه ویژه و مهمی در دیالکتیک دارد.

لنین همچنین در مقاله «در باره مسأله دیالکتیک» - نوشته شده در سال 1915، که برای نخستین بار در سال 1925 منتشر شد- می گوید: «تقسیم [تجزیه] یک کل واحد به اجزای متضاد و شناخت آنها (...) ماهیت (یا یکی از وجوه شاخص اصلی، اگر نه وجه شاخص اصلی) دیالکتیک را تشکیل می دهد. هگل دقیقاً موضوع را بدین گونه مطرح می کند (...).

درست بودن این جنبه از محتوای دیالکتیک باید با تاریخ علم محک زده شود. معمولاً به این جنبه دیالکتیک توجه کافی صورت نمی گیرد (از جمله از جانب پلخاتف): هم هویتی اضداد همچون مجموع کل یک رشته مثال ها فرض می شود و نه همچون قانون شناخت (و نیز قانون دنیای عینی) «مثلاً یک بذر»، «مثلاً کمونیزم ابتدائی». همین موضوع در مورد انگلس هم «به خاطر عامه فهم کردن ...» صادق است».

[برخی از این مثال ها چنین اند:]

در ریاضیات، + و -، انتگرال و دیفرانسیل [حساب جامع و فاضل]

ترین قانون دیالکتیک ارزیابی می کند. لنین در آنجا می نویسد:

«دیالکتیک نظریه ای است [آموزه ای است] که توضیح می دهد چگونه اضداد هم هویت اند و معمولاً چگونه می توانند هم هویت باشند (هم هویت شوند) - در چه شرایطی اضداد هم هویت اند و یکی به دیگری تبدیل می شود - چرا ذهن بشری نباید این اضداد را مرده و خشک [بی حرکت] فرض کند، بلکه باید زنده، مشروط، پویا بداند و اینکه یکی به دیگری تبدیل می شود». (لنین، خلاصه و فشرده کتاب علم منطق هگل، در «دفتر های فلسفی»، ترجمه فرانسوی، ادیسیون سوسیال، پاریس، 1973، ص 107)

در اواخر همین نوشته چنین می خوانیم: «می توان به طور خلاصه دیالکتیک را نظریه وحدت اضداد تعریف کرد. بدین سان هسته اصلی دیالکتیک فهمیده خواهد شد. اما این امر مستلزم توضیحات و بسط مطلب است». (پیشین، ص 211)

لنین در همین نوشته از کتاب علم منطق هگل چنین نقل می کند: «منفی همچنین مثبت است» و می افزاید «نفی، امری متعین است، محتوای معینی دارد، تضادهای داخلی محتوای نو و بالاتری را جانشین محتوای کهن می کنند.

در منطق قدیم، [منطق صوری - توضیح مترجم فارسی]، نه گذار هست و نه تکامل (گذار و تکامل مفاهیم و اندیشه)، «پیوند درونی و ضروری بین همه بخش ها وجود ندارد». لنین آنگاه چنین نتیجه گیری می کند:

«بسیار مهم!! از نظر من معنی اینها چنین است:

در مکانیک، کنش و واکنش

در فیزیک، الکتریسیته مثبت و منفی

در شیمی ترکیب و تجزیه اتم ها

در علوم اجتماعی، مبارزه طبقاتی».

هم هویتی اضداد (شاید درست تر باشد که بگوئیم «وحدت» آنها - گرچه تفاوت بین هم هویتی و وحدت در اینجا اهمیت ویژه ای ندارد و از جهت معینی هر دو درست اند) به معنی بازشناسی (کشف) گرایش های متضاد، نافی یکدیگر و متخالف در همه پدیده ها و روند های طبیعت (از جمله ذهن و جامعه) است. شرط شناخت همه روندهای جهان در «خود-پوئی» شان، در تکامل خود انگیخته شان، در زندگی واقعی شان، شناخت آنها همچون وحدت اضداد است. تکامل، «مبارزه» اضداد است. دو درک اساسی (دو درک ممکن؟ دو درک به لحاظ تاریخی قابل مشاهده؟) از تکامل (تحول) عبارتند از: تکامل همچون کاهش یا افزایش، همچون تکرار، و تکامل همچون وحدت اضداد (تقسیم یک چیز واحد به دو ضد نافی یکدیگر و رابطه متقابل آنها).

در درک نخست از حرکت، خود-پوئی، نیروی محرک آن، سرچشمه آن، انگیزه آن در سایه باقی می ماند [تاروشن باقی می ماند] (یا این سرچشمه، عاملی خارجی - خدا، ذهن و غیره قلمداد می شود). در درک دوم، توجه اصلی دقیقاً به شناخت سرچشمه خود-پوئی جلب می گردد.

درک نخستین، مرده، بی روح و خشک است. درک دوم زنده است. تنها درک دوم کلید «خود-پوئی» همه

موجودات را به دست می دهد؛ تنها این درک کلید «جهش ها»، «گسست در تداوم»، «تبدیل شدن به ضد خود»، انهدام کهنه و سر برآوردن نو را عرضه می کند.

وحدت (انطباق، هم هویتی، عمل یکسان اضداد) امری مشروط، موقت، گذرا و نسبی است. مبارزه اضداد نافی یکدیگر امری مطلق است همان گونه که تکامل و حرکت مطلق اند».

حال که جایگاه تضاد در دیالکتیک از دیدگاه هگل و لنین روشن شد بد نیست نگاهی به برخی قوانین دیگر دیالکتیک بیافکنیم. باید گفت که قوانین دیگر دیالکتیک مانند نفی نفی، کنش و واکنش (تأثیر متقابل) که بیان عام تری از رابطه بین علت و معلول است و غیره متکی بر تضادند و بدون درک تضاد به درستی قابل فهم و کاربرد نیستند.

مثلاً طبیعی است که نفی نفی، که بیان دو نفی است در حالی که محتوای مثبت را در خود جذب می کند، و بنابراین حاصل آن بیانگر محتوای غنی تر و در سطحی بالاتر است بدون درک نفی دیالکتیکی قابل فهم نیست و نفی دیالکتیکی بیانگر رابطه مبارزه بین اضدادی است که در کل واحدی وحدت و همزیستی دارند.

کنش و واکنش بین اشیا و پدیده ها نیز بدون تضاد قابل فهم نیستند: اگر بگوئیم (الف) روی (ب) اثر می گذارد و (ب) نیز متقابلاً بر (الف) مؤثر است این دو حکم (که ممکن است هر دو درست باشند و معمولاً هر دو درست اند) هنوز درباره اینکه خود (الف) و (ب) چه هستند و چرا برهم اثر می گذارند یا می توانند اثر

بگذارند، چیزی نمی گویند. هگل در این باره می نویسد:

«کنش و واکنش [عمل متقابل]، رابطه علی-علت و معلولی را در تکامل تامش تحقق می بخشد. بنابراین هنگامی که این باور رشد می کند که چیزها را دیگر نمی توان، به خاطر پیشرفت نامحدودی که از آن سخن رفت، به نحوی رضایت بخش از دیدگاه علی مورد مطالعه قرار داد اندیشه معمولا به رابطه عمل متقابل پناه می آورد. بدین سان [مثلا] در پژوهش تاریخی، نخست مسأله می تواند به این صورت مطرح شود: آیا خصلت و رفتارهای [سلوک] یک ملت علت قانون اساسی و دیگر قوانین آن هستند یا اینکه معلول اند؟ در گام بعدی، خصلت و رفتارها از یک طرف و قانون اساسی و قوانین عادی از طرف دیگر، همچون دو اصل رابطه کنش و واکنش در نظر گرفته می شوند: در این حالت، علت در همان رابطه ای که علت است در عین حال معلول خواهد بود و به عکس». هگل می افزاید: «اصل کنش و واکنش بی شک نزدیک ترین حقیقت رابطه بین علت و معلول است و می توان گفت در حاشیه مفهوم یا صورت معقول قرار دارد [مفهوم یا صورت معقول از نظر هگل مقوله ای است که بیانگر حقیقت کلی و انضمامی وجود و ماهیت است و خود و غیر خود را در بر دارد (*). مترجم فارسی]. اما در این زمینه با فرض اینکه هدف ما دست یابی به ایده کامل و همه جانبه ای است نباید به کار بست این رابطه [رابطه کنش و واکنش] خرسند شویم. اگر ما در مطالعه محتوای معینی از چارچوب رابطه کنش و واکنش فراتر نرویم، شیوه برخوردی اتخاذ کرده ایم که موضوع را کاملا غیر قابل فهم باقی می گذارد. ما خواهیم ماند و یک فاکت ساده و فراخوان ما برای

میانجی [یا واسطه ای برای دست یابی به شناخت] که انگیزه اصلی ما در ارجاع به رابطه علیت است هنوز پاسخی دریافت نکرده است. اگر دقیق تر به قانع کننده نبودن کاربست رابطه کنش و واکنش نگاه کنیم خواهیم دید که این به خاطر وضعیتی است که در آن رابطه کنش و واکنش همچون چیزی هم ارز مفهوم کلی [صورت معقول] در نظر گرفته شده به جای آنکه این رابطه پیش از هر چیز در طبیعت و سرشت خودش شناخته و درک شود. برای درک رابطه کنش [و واکنش] ما نباید دو جنبه را به صورت صرفا واقعیتهای داده شده ملاحظه کنیم بلکه باید آنها را عوامل مقوله سوم عالی تری بدانیم که چیزی جز صورت معقول نیست (تکیه بر کلمات از مترجم فارسی است). اینکه بگوئیم سلوک اسپارتی ها علت قانون اساسی آنها بوده یا قانون اساسی آنها علت سلوکشان، هر دو بی شک به گونه ای درست اند. اما از آنجا که نه سلوک و نه قانون اساسی اسپارتی ها را درک نکرده ایم نتیجه چنین اندیشه ای هرگز نمی تواند نهائی و قانع کننده باشد. تنها هنگامی به نقطه قانع کننده خواهیم رسید که این دو جنبه و نیز همه جنبه های دیگر، همه جنبه های ویژه زندگی اسپارتی ها و تاریخ اسپارت را بتوانیم در این مفهوم کلی یا صورت معقول بیابیم». (هگل، منطق، ترجمه انگلیسی، انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1975، ص 218-219).

(* هگل در مقدمه «پدیده شناسی روح»، مفهوم [صورت معقول] را «خود خاص یک شیئی [یا موضوع شناخت]» می داند که «در شدن خویش خود را متجلی می کند». بدین سان مفهوم، خود و غیر خود (ضد خود) را در بر دارد. با این درک روشن می شود

(10) روند نامتناهی. به روز شدن جنبه ها، روابط نوین و غیره.

(11) روند نامتناهی. هرچه عمیق تر شدن شناخت انسان نسبت به اشیا، پدیده ها، روند ها و غیره با گذار از نمود به ماهیت و از ماهیت کمتر عمیق به ماهیت عمیق تر.

(12) از همزیستی به علیت و از شکلی از پیوند و همبستگی متقابل به شکلی دیگر که عمیق تر و عام تر است.

(13) تکرار برخی از خطوط شاخص، ویژگی ها، و غیره از مرحله پائین تر در مرحله [پله] بالاتر.

(14) بازگشت ظاهری به گذشته (نفی نفی)

(15) مبارزه محتوا با شکل و به عکس. حذف شکل، بازسازی [تحول] محتوا.

(16) گذار از کمیت به کیفیت و به عکس. (15 و 16 مثال هائی از 9 هستند). «خلاصه و فشرده کتاب منطق هگل، ص 210-209»

بررسی دیالکتیکی اشیا و پدیده ها از طریق نگرش بدان ها همچون پدیده هائی در حال تغییر و دگرگونی دائمی و در نتیجه شناخت علل این دگرگونی که همان تضادهای درونی پدیده مورد نظر و کنش و واکنش آن با پدیده ها و اشیا دیگرند، به عبارت دیگر، تکیه بر مطالعه تضادها و بررسی هر چیز (پدیده، روند و غیره) همچون وحدتی از اضداد که نافی یکدیگر و در عین حال وابسته به همدیگرند و از یکدیگر جدائی ناپذیرند در نوشته های گوناگون انگلس نیز بارها مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در فصل اول «آنتی-دورینگ» چنین می خوانیم:

که چرا هگل علت و معلول را در حاشیه مفهوم [صورت معقول] می داند. [مترجم فارسی]

لنین در اواخر نوشته «خلاصه و فشرده کتاب منطق هگل» می گوید شاید بتوان عناصر دیالکتیک را به صورت تفصیلی زیر بیان کرد:

»

(1) عینی بودن بررسی (نه مثال، نه انحراف از

موضوع، بلکه بررسی خود چیز)

(2) مجموع کل روابط چندگانه و گوناگون این چیز با چیز های دیگر

(3) تکامل این چیز (یا پدیده)، حرکت ویژه آن، زندگی ویژه آن

(4) گرایش های (جنبه های) به لحاظ درونی متضاد این چیز

(5) ملاحظه این چیز (یا پدیده و غیره) همچون مجموع و وحدت اضداد

(6) مبارزه مربوط به تکامل این اضداد، تلاش ها و تضادها

(7) وحدت تحلیل و ترکیب [آنالیز و سنتز]، جدا کردن بخش های مختلف، گرد آوردن مجموع اجزا در یک کلیت

(8) روابط هر چیز (پدیده و غیره) نه تنها چند گانه و گوناگون اند بلکه عام نیز هستند. هر چیز (پدیده، روند و غیره) با هر چیز دیگری پیوند دارد.

(9) نه تنها وحدت اضداد، بلکه همچنین گذار هر تعین، کیفیت، ویژگی، جنبه، خاصیت به دیگر هر یک (به ضد خود؟)

«از نظر کسی که به متافیزیک معتقد است چیزها و تصاویر ذهنی شان، یعنی مفاهیم، موضوعات تحقیق مجزائی هستند که باید آنها را یکی پس از دیگری، به شکل ثابت، جدا از هم و جامدی که یک بار برای همیشه داده شده اند بررسی کرد. چنین کسی به تضادهای مطلق بی واسطه فکر می کند. او یا می گوید «آری، آری» یا «نه، نه» هر چیز بیش از آن از نظر او بیهوده است. از دید او یا چیزی وجود دارد یا ندارد؛ هیچ چیز نمی تواند در عین حال خودش و چیز دیگری باشد. مثبت و منفی مطلقا نافی یکدیگرند؛ علت و معلول در تقابل خشکی با یکدیگر قرار دارند.

در نظر اول چنین شیوه تفکری مقبول ترین [بدیهی ترین] شیوه جلوه می کند زیرا شیوه به اصطلاح عقل سلیم متین است. اما این عقل سلیم متین که در چهاردیواری مسائل معمولی [خانگی] خود موجود محترمی است هنگامی که جرأت می یابد وارد دنیای وحشی. تحقیق شود ماجراهای بسیار شگفت انگیزی دارد. شیوه نگرش متافیزیکی، هر قدر هم در حوزه های وسیعی که دامنه شان بر حسب سرشت موضوع مورد مطالعه تغییر می کند موجه و حتی لازم باشد، همواره دیر یا زود به مانعی برخورد می کند که فراتر از آن محدود، کوتاه نظرانه و مجرد می شود و دچار تناقض های حل نشدنی می گردد: به این دلیل که در مقابل اشیای منفرد، رشته ای که آنها را به هم می پیوندد؛ در مقابل هستی آن اشیاء، تطور و از میان رفتن شان؛ در مقابل سکون، حرکت شان را فراموش می کند. درختان مانع از آن می شوند که او جنگل را ببیند. مثلا برای نیاز های روزانه همه ما می دانیم و با قطعیت می توانیم بگوئیم که حیوانی زنده است یا نه؛ اما مطالعه ای دقیق تر بر ما آشکار می کند که گاهی

این مسأله یکی از غامض ترین مسایل است و حقوق دانان که تلاش فکری فراوان و بی ثمری برای تعیین مرزی عقلانی که از آن به بعد بتوان کشتن جنین در رحم مادر را قتل به حساب آورد به عمل آورده اند این را به خوبی می دانند؛ همچنین ملاحظه لحظه مرگ ناممکن است، زیرا مرگ نه رویدادی یگانه و لحظه ای بلکه روندی بسیار طولانی است. همچنین هر موجود زنده در هر لحظه همان است و همان نیست؛ در هر لحظه، مواد خارجی را جذب و مواد دیگری دفع می کند، در هر لحظه سلول هائی از او می میرند و سلول های جدیدی به وجود می آیند. و در طول زمانی کمابیش طولانی ماده جسم او تماما تجدید شده است، اتم های دیگری از ماده جانشین آن شده اند به طوری که هر موجود زنده همواره هم خودش است و هم چیزی دیگر. اگر چیزها را از نزدیک بررسی کنیم در خواهیم یافت که دو قطب یک تضاد، مثلا مثبت و منفی، همان گونه که در مقابل هم قرار دارند از هم جدائی نپذیرند و به رغم تضادشان متقابلا در هم نفوذ می کنند. به همین طریق علت و معلول تصورات یا نمایه هائی [representations] هستند که تنها هنگامی ارزش و اعتبار دارند که در موارد خاص به کار برده شوند. اما همین که ما مورد خاصی را در پیوند عمومی آن با جهان مورد بررسی قرار دهیم، این تصورات و نمایه ها [علت و معلول ها در موارد خاص] فرو می ریزند و در کنش و واکنش عام حل می شوند که در آن علت ها و معلول ها پیوسته جای خود را عوض می کنند، آن چیزی که در اینجا و در این لحظه معلول بود در جای دیگر یا در لحظه دیگر به علت تبدیل می شود و به عکس. [تکیه بر کلمات از مترجم فارسی است]

وحدت منطقی و غیر منطقی هگلی است... هر قدر چیزی متضاد تر باشد حقیقی تر است، به کلام دیگر هر قدر چیزی بی معنی تر و پوچ تر باشد معتبر تر است. این اصل بنیادی که حتی تازه هم نیست، بلکه از یزدان شناسی، وحی و عرفان اقتباس شده بیان لخت به اصطلاح اصل دیالکتیکی است.» (آنتی دورینگ، قسمت اول، فصل 12).

انگلس با نقل این جملات از دورینگ حرف او را چنین خلاصه می کند: تضاد = پوچ و بی معنی و بنابراین نمی تواند در دنیای واقعی وجود داشته باشد. انگلس می گوید ثابت کند که :

الف) نه تنها در سیر اندیشه بشری و تکامل فلسفه و علم، بلکه در خود دنیای مادی واقعی یعنی در طبیعت و اجتماع تضاد به مثابه امری عینی وجود دارد و عملکرد قوانین دیالکتیک را به طور اعم و قانون تضاد را به طور خاص در روندهای طبیعی و اجتماعی زیادی تشریح می کند.

ب) حرکت و تغییر - که کمتر کسی منکر وجود آن است - از طریق تضاد و به خاطر تضاد صورت می گیرد: انگلس از ساده ترین حرکت که حرکت مکانیکی است شروع می کند و نشان می دهد که این حرکت، یعنی جابجائی، را تنها از طریق تضاد می توان می فهمید.

ما در اینجا نمی توانیم همه بحث ها و استدلال های انگلس را نقل کنیم و صرفاً عبارات زیر از او را که چگونگی گذار از بینش متافیزیکی به نگرش دیالکتیکی را تشریح می کند و جایگاه تضاد را حتی در ساده ترین حرکات نشان می دهد نقل می کنیم:

هیچ یک از این روند ها و شیوه های تفکر با چهارچوب اندیشه متافیزیکی جور در نمی آید. اما از دیدگاه دیالکتیک که اشیا و تصاویر مفهومی آنها را اساساً در پیوند متقابل شان، در همبستگی شان، در حرکت شان، در به وجود آمدن و از میان رفتن شان درک می کند، روندهائی از نوع آنچه در بالا گفته شد تأییداتی بر روش عمل ویژه اش هستند.»

بخش مهمی از برخورد انگلس به دورینگ در کتاب «آنتی دورینگ»، به ویژه در قسمت اول این کتاب، مربوط به مقوله تضاد است. دورینگ می نویسد: «نخستین و مهم ترین اصل ویژگی های منطقی هستی به طرز تضاد مربوط می شود. متضاد، مقوله ای است که تنها می تواند به ترکیبی از اندیشه ها تعلق داشته باشد و نه به واقعیت. در اشیا تضاد وجود ندارد، به عبارت دیگر طرح تضاد همچون مقوله ای واقعی [متحقق] خود اوج پوچی و بی معنی گویی است... تقابل نیروهائی که یکی در مقابل دیگری و در جهت مخالف اندازه گیری می شود شکل بنیادی همه اعمال در هستی جهان و موجودات آن است. اما این تقابل جهت نیروها بین عناصر و افراد هیچ وجه اشتراکی با ایده های پوچ تضاد ندارد.» او همچنین در مورد تضاد از دیدگاه هگل می نویسد:

«طبق منطق هگل تضاد به طور عینی هم در اندیشه، که بنا به طبیعتش تنها به شکل ذهنی و آگانه قابل تصور است، حضور دارد و هم اگر بتوان گفت به طور مجسم [با گوشت و استخوان] در خود اشیا و روندها موجود است، به طوری که امر پوچ و بی معنی تنها به صورت ترکیبی ناممکن از اندیشه ها باقی نمی ماند بلکه به نیروئی واقعی مبدل می گردد. واقعی بودن امر پوچ و بی معنی، کلام ایمانی غیر قابل شک در

بندی شده)، برحسب نقش شان در سازمان اجتماعی کار، و در نتیجه برحسب شیوه تصاحب [تحصیل، کسب] سهم شان از ثروت اجتماعی و ابعاد این ثروت، از یکدیگر متمایز می شوند. طبقات، گروه هائی از مردم اند، که به خاطر جایگاه های متفاوتی که در نظام معین اقتصاد اجتماعی دارند، یکی از آنها می تواند [ثمره] کار دیگری را تصاحب کند». (یاد داشت مترجم فارسی).

[3] مارکس در نامه مورخ 5 مارس 1852 به وید میر درباره نظریه مبارزه طبقاتی در آثار متفکران بورژوا و نو آوری و دستاورد خود در این باره می نویسد: «... اگر من به جای تو بودم به آقایان دموکرات به طور کلی تذکر می دادم که بهتر است خود را با ادبیات بورژوائی آشنا کنند پیش از آنکه به ضد مخالفان آن ادبیات عوعو [هیاهو] راه بیاندازند. این آقایان می بایست به طور مثال آثار تیری، گیزو، جان وید و غیره را مطالعه می کردند تا در مورد «تاریخ طبقات در گذشته» تا حدی روشن شوند. آنها بهتر بود خود را با مقدمات اقتصاد سیاسی آشنا می کردند پیش از آنکه به نقد آن بپردازند. کافی است مثلا کتاب بزرگ ریکاردو [اصول اقتصاد سیاسی و مالیات] را باز کنند و در صفحه نخست آن با سطور زیر ... مواجه شوند:

"محصول زمین - یعنی هر آنچه از زمین در اثر کار برد متحدانه کار، ماشین و سرمایه به دست می آید بین سه طبقه جامعه یعنی مالکان زمین، مالکان استوک یا سرمایه لازم برای کشت و کارگرانی که با صنعت آنها کشت صورت می گیرد، تقسیم می شود".

مارکس سپس در مورد آنچه خود او به نظریه مبارزه طبقاتی افزوده چنین می نویسد: "... نه افتخار کشف

«این حقیقت دارد که تا آنجا که ما اشیا را ساکن و بی جان در نظر بگیریم، آنها را به صورت مجزا، یا در کنار هم و پشت سر هم بررسی کنیم با هیچ تضادی در آنان مواجه نخواهیم شد. [در چنین بررسی ای] کیفیات معینی خواهیم دید که قسما مشترک یا متفاوت یا حتی متضادند اما در این حلت اخیر این کیفیت های متضاد بین اشیا مختلف توزیع شده اند و بنابراین حاوی تضاد درونی نیستند. در محدوده این قلمرو از مشاهده می توان با مبنای شیوه تفکر متافیزیکی همخوانی داشت. اما همین که اشیا را در حرکت شان، در تغییرشان، در زندگی شان، در تأثیر متقابلشان در نظر بگیریم وضعیت کاملا دگرگون می شود. در آن صورت فورا با تضادها در گیر می شویم. خود حرکت تضاد است: حتی تغییر مکان ساده مکانیکی تنها می تواند توسط جسمی صورت گیرد [به وجود آید] که در لحظه واحدی در یک جا و جای دیگر باشد، هم در جای واحد و یکسانی باشد و هم نباشد. حرکت دقیقا به معنی تأیید مداوم و حل همزمان این تضاد است.

بنابراین در اینجا با تضادی مواجهیم که "به طور عینی در خود اشیا و روندها حضور دارد و با آن به طور مجسم می توان روبرو شد". « (آنتی-بورینگ، قسمت اول، فصل 12)

(یاد داشت مترجم فارسی)

(2) لنین در «آغاز بزرگ» [بتکار عظیم] که در 28 ژوئن 1919 نوشته، طبقه اجتماعی را چنین تعریف می کند: «طبقات، گروه های بزرگی از مردم اند که بر حسب جایگاهی که در نظام تاریخی تعیین شده تولید اجتماعی اشغال کرده اند، بر حسب روابطشان با وسایل تولید (که در غالب موارد در قانون تثبیت و فرمول

سازمان های طبقه کارگر

شیده رخ فروز

(قسمت سوم)

چه ساختاری برای جلوگیری از روند رشد بوروکراسی در سندیکاها ضرورت دارد؟

در جنبش کارگری جهانی و نیز ایران سال هاست که برخی فعالان کارگری یا نظریه پردازان مسئله رفرمیست و سازشکار بودن یا حتی دنباله رو بودن اتحادیه ها را، دلیلی کافی برای تحریم آنها و یا برخورد به آنها به عنوان یک عامل بورژوازی قلمداد می کنند. این ادعا با آنکه مواردی در تأییدش وجود دارد همواره صحیح نیست. اولاً اتحادیه هائی وجود داشته و دارند که وابسته به دولت ها و احزاب نیستند، ثانیاً همه دولتها و همه احزاب بورژوائی اتحادیه های وابسته به خود ندارند. از سوی دیگر اتحادیه ها هنوز به رغم تضعیفشان در سطح جهانی بیش از هر سازمان دیگری توده کارگر را سازمان می دهند. به علاوه رفرمیسم و دنباله روی از بورژوازی سرنوشت محتوم و اجتناب ناپذیر اتحادیه ها نیست، همان گونه که انقلابی شدن، انقلابی بودن و انقلابی ماندن نیز سرنوشت محتوم هیچ شکل دیگر تشکل های کارگری نیست. به ویژه در مواردی که هنوز در برخی کشورها اتحادیه های راست، بوروکراتیک و دنباله رو بورژوازی وجود ندارند (مانند ایران). هیچ دلیلی ندارد کارگران از ترس اینکه مبدا در آینده چنین شوند از این ابزار و سلاح

وجود طبقات در جامعه مدرن و نه مبارزه بین آنها به من بر نمی گردد. مورخان بورژوا بسیار پیش از من تحول تاریخی مبارزه بین طبقات را تشریح و اقتصاددانان بورژوا آناتومی آن را بیان کرده بودند. چیز نوی که من آورده ام این است که ثابت کرده ام: (1) وجود طبقات تنها مربوط به مراحل تاریخی معینی از تکامل تولید است، (2) مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می شود، (3) خود این دیکتاتوری صرفاً گذاری به الغای همه طبقات به سمت جامعه ای بی طبقه است" (یادداشت مترجم فارسی).

نظر وجود داشته باشد همان گونه که انضباط در انجام تصمیمات و وظائف ضروری است. به همین ترتیب برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست فرد یا گروه می توان برای تراکم مسئولیت ها در یک فرد، زمان تصدی یک مسئولیت و یا تعداد دفعاتی که یک فرد می تواند نامزد یک مسئولیت شود و غیره محدودیت در نظر گرفت. همچنین می توان مقرر کرد - همان گونه که در بسیاری از سندیکاها معمول است - در مورد تصمیمات مهم، مانند ادامه یا متوقف کردن یک اعتصاب، توافق یا عدم توافق بر سر میزان افزایش مزد، پیمان های دسته جمعی کار، پیشنهاد در مورد تغییر فلان یا بهمان مقررات کارخانه یا شرایط کار یا فلان ماده قانون کار و غیره نه تنها به اعضای سندیکا بلکه به همه کارگران ذی نفع گزارش داده شود و از آنها نظر خواهی گردد و نیز تا آنجا که ممکن است از مجمع عمومی سندیکا در این گونه موارد رأی گیری به عمل آید.

شیوه سازماندهی شورائی و معیارهای آن که در بالا گفته شد در سندیکا نیز قابل اجرا است. تا آنجا که به مسئولیتها و مقامات مادام العمر سندیکائی و غیره مربوط می شود هیچ گونه قدرگرائی و سرنوشت محتومی در این باره نمی تواند مطرح باشد. به رغم جا افتادن این سنت و سخت و صلب بودن ساختارها و نهادهای جا افتاده، مبارزه برای مثلا محدود کردن دوره مسئولیت، محدود کردن انتخاب مجدد برخی مسئولیت ها (برای جلوگیری از ایجاد پست های مادام العمر سندیکائی)، قابل عزل بودن به اراده انتخاب کنندگان، ضرورت گردش مسئولیتها و مثلا تجدید انتخاب سیستماتیک 1/3 تا 1/2 اعضا حتی قبل از به پایان رسیدن دوره مسئولیت، گزارش دهی منظم به

مهم مبارزه طبقاتی خود را محروم سازند. این همان قدر خردمندانه است که برای احتراز از سوانح راندگی از خیر وسائل نقلیه بگذریم! هر سازمان دیگر طبقه کارگر می تواند رفرمیست باشد، می تواند انواع انحرافات بورژوائی داشته باشد، می تواند زیر نفوذ جریان های دینی یا ناسیونالیستی قرار گیرد و غیره. این امر بسیار بیش از آنکه به شکل تشکیلاتی مربوط باشد به سیاست جنبش کارگری، به جریان ها یا گرایش های موجود در جنبش کارگری مربوط است. اگر جریان غالب رفرمیستی باشد هم حزب، هم سندیکا، و هم شورا رفرمیستی خواهند بود، حتی به طور دقیق تر بگوییم اگر جریان غالب رفرمیستی هم نباشد باز جریان رفرمیستی به طور غیر غالب در حزب، سندیکا، شورا و غیره وجود خواهد داشت. به بیان دیگر در همه این سازمان ها (به شرط سطحی از رشد و مبارزه) هم جریان انقلابی و هم سایر جریانات انحرافی وجود خواهند داشت و مبارزه بین آنها دائمی است.

ساختار شورائی - در معنای نوع معینی از روابط و روندهای تصمیم گیری و اجرا در درون یک سازمان - چیزی است که می تواند و باید در دیگر سازمان های کارگری نیز به وجود آید و برای این کار نیازی نیست که وضعیت انقلابی و یا بحران بزرگی وجود داشته باشد. ساختار شورائی مبتنی بر چند اصل ساده و روشن است: انتخابی بودن مسئولان، پاسخگو بودن مسئولان به ارگان انتخاب کننده، داشتن وظیفه مشخص و قابل تعریف و ارزیابی، قابل عزل بودن هر فرد منتخب هر زمان که ارگان انتخاب کننده تصمیم بگیرد، حذف مسئولیت های تشریفاتی، حذف امتیازات ویژه (مالی یا غیر آن) برای مسئولیت. مسلم است که در درون ساختار شورائی باید آزادی کامل انتقاد و اظهار

چند شعر

آزادی

فرخی یزدی

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
 دست خود زجان شستم از برای آزادی
 تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
 می دوم به پای سر در قفای آزادی
 با عوامل تکفیر صنف (*) ارتجاعی باز
 حمله می کند دائم بر بنای آزادی
 در محیط توفان ز ما ماهرانه در جنگ است
 ناخدای استبداد با خدای آزادی
 شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار
 چون بقای خود ببیند در فنای آزادی
 دامن محبت را گر کنی زخون رنگین
 می توان ترا گفتن پیشوای آزادی
 فرخی زجان و دل می کند در این محفل
 دل نثار استقلال جان فدای آزادی

(*) منظور از «صنف» در اینجا طبقه و منظور از «صنف ارتجاعی»، طبقه مرتجع است. در زمان سرودن این شعر هنوز واژه «طبقه»، در مفهوم جدید آن، به کار نمی رفته یا هنوز کاملاً رواج نداشته. فرخی

پایه، تغییرات اساسنامه ای به گونه ای که نقش پایه و مجمع عمومی سندیکا در همه سطوح افزایش یابد و تصمیم گیرنده سیاست ها باشد، رساندن شمار مسئولان تمام وقت سندیکا که از کار تولیدی جدا می شوند به حداقل ممکن، محدود کردن حقوق و درآمد مسئولان در حد حقوق و درآمدها پیش از احراز مسئولیت سندیکائی، برگزاری جلسات گزارش دهی و انتقاد و اصلاح، گسترش آموزش به طوری که «تخصص ها» و «فوت و فن های» سندیکائی از نظر سازمانی، تکنیک مذاکرات و اطلاعات اداری و حقوقی در اختیار همه کارگران (چه عضو سندیکا باشند و چه نباشند) قرار گیرد، گسترش روابط سندیکاها با کارگران غیر عضو سندیکا و چیزهای بسیاری از این قبیل، قابل پیش بینی و عمل هستند و می توانند به طور مؤثری از تبدیل شدن سندیکا به نوعی تشکیلات اداری و دیوان سالارانه و «آقا بالا سر شدن سندیکا» جلوگیری کنند.

" ادامه دارد"

**برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان
 پرولتری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

در شعر دیگری واژه صنف را به معنی طبقه به کار می‌برد:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود
بر سر حزب فقیران اغنیا کردند جای
این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود
روشن است که منظور او از «جنگ صنفی»، جنگ طبقاتی یا مبارزه طبقاتی است.

مردان نیترات

پابلو نرودا

ترجمه یحیی سمندر

در کشور شوره (1) بودم با قهرمانان گمنام،
با آن که می‌کند برف گونه ای حاصل خیز
بر پوست سخت زمین،
و من با غرور دستان خاکی اش فشردم.

و آنان به من گفتند: برادر بنگر

چگونه ما اینجا، در «هامبر استون»، در
«مایوکو»،

در «ریکاونتورا»، در «پالوما»،

در «پان دِ آزوکار» در «پیوخیلو» زندگی می
کنیم. (2)

و آنان به من

جیره ناچیزشان،

خاک خانه های گلی شان،

آفتاب، گرد و خاک و وینچوکا (3) را نشان
دادند

و تنهائی بی پایان شان را.

من کار معدنکار را دیدم،

و نقش دست هایش،

بر گرد چوب دسته کلنگ اش.

از عمق تنگ معدن

چونان زهدانی جهنمی،

صدائی شنیدم که برمی خاست

سپس موجودی

که بر کف زمین بالا آمد

موجودی بی چهره،

ماسکی که با

عرق، خون و گرد و خاک رنگ آمیزی شده
بود.

و این ماسک به من گفت: «هر جا که رفتی

از این رنج ها سخن بگو،

هر چه در این جهان ز بحر و زیر
 شده ایجاد از قوای بشر
 من شریکم به کار ایجادش
 عاملم در بنا و بنیادش
 من به دنیا عزیز تر گهرم
 عرق وقت کار کارگرم
 بهر تجهیز و زینت دنیا
 صاحبم صرف می کند من را
 قطره سرخ با کمال ادب
 گفت حق است و راست این مطلب
 لیک من نیز مایه ام عالی است
 در شرف قدر و پایه ام عالی است
 لعل و یاقوت، پر بها سنگند
 زانکه با من شبیه و یک رنگند
 سرخی رو نشان پیروزیست
 از قدیم است این نه امروزیت
 زان به حسن جهان دهد رونق
 که بود سرخ رنگ روی شفق
 ثابت این نکته در همه دنیاست
 که گل سرخ بهترین گل هاست
 من همه قطره ام که آتش من
 سوزد از شعله ظلم را خرمن

حرف بزن، برادر، از برادرت بگو

که در این مگاک، در دوزخ زندگی می کند.»

(1) شوره اسم معمولی نیترات پتاسیم است که همچون کود به کار برده می شود.

(2) هامبراستون، کارخانه نیترات در شیلی؛ مپوکو نام رود خانه ای در شیلی و نزدیک منطقه ای که در آن نیترات استخراج می شد. دیگر جاهای یاد شده نیز مراکز فعالیت معدنی نیترات بوده اند.

(3) وینچوکا، حشره ای شب پرواز در شیلی، که طول آن تقریباً دو سانتی متر است و پره‌های سیاهی دارد. این حشره خون می مکد و جای گزش او دردناک است و می تواند موجب برخی بیماری های عفونی شود.

سه قطره

ابوالقاسم لاهوتی - 1932

اهدا به ماکسیم گورکی

این شنیدم به خردی از استاد

که میان سه قطره بحث افتاد

زان سه قطره یکی که بُد روشن

گفت نبود کسی به پایه من

شکل من اینکه چون ستاره بود

به سرافرازیم اشاره بود

صافم و پاک و دلربا و قشنگ

ساده و بی علایق و بی رنگ

چون ببینم که صنف مفتخوران
 حاکمیت کند به رنجبران
 چون ببینم که قوه فاشیسم
 می ستیزد به ضد سوسیالیسم
 شعله خیزد ز من به جوش آیم
 به رگ و پوست در خروش آیم
 بی تأمل به جنگ برخیزم
 صاحب خویش را برانگیزم
 که به ضد ستم هجوم کند
 عَلم ظلم را ز بن بکند
 به یقین من ز بند استبداد
 ننمایم اگر ترا آزاد
 تو همیشه اسیر خواهی ماند
 زیر دست و حقیر خواهی ماند.
 ستم از جوش من رود بر باد
 زحمت از شور من شود آزاد
 از کُنش های من رسد به جهان
 حاکمیت به دست رنجبران
 آتشم، تیغم، آفتابم من
 خون سرباز انقلابم من
 تا دهم فتح توده را یاری
 صاحب من مرا کند جاری

چون سیه قطره این سخن بشنفت
 بعد تصدیق هر دو دعوی گفت
 گرچه این گفته ها درست بود
 منکرش را عقیده سست بود
 لیک من نیز صاحب هنرم
 بلکه از هر دو تان مفید ترم
 نبود البته این سیاهی من
 باعث فرض بر تباهی من
 وصف رنگ سیاه بسیار است
 در سیاهی هزار اسرار است
 مه و مهر و ستارگان یکسر
 به در آرند از سیاهی سر
 تیغی از من برنده تر نبود
 برقی از من جهنده تر نبود
 من توانم ز گربه سازم شیر
 نوجوان گردد از من آدم پیر
 من توانم جهان بخندانم
 وندر آن خنده شان بگریانم
 فتح هر لشکری به دست من است
 حفظ هر لشکری به دست من است
 بعد هر انقلاب و هر پیکار
 هر سلاحی بود شود بیکار

آن عرق ها و آن همه خون ها
 شسته گردد ز کوه و هامون ها
 لیک میدان من نگردد تنگ
 من همه گرم انقلابم و جنگ
 خامه شمشیر و صفحه میدانم
 در ره خلق تیغ می رانم
 گرچه ای قطره جان که پر هنری
 عرق وقت کار کارگری
 هرچه در وصف خویشتن گفتی
 راست گفتی تمام دُر سُفتی
 لیک این را ز خواهر سیهت
 بشنو ای من فدای روی مهت
 کارگر در تمام روی زمین
 هرچه جاری کند عرق ز جبین
 هرچه نعمت ز زحمت و بیداد
 کند از بهر دیگران ایجاد
 من قلم را اگر عَلم نکنم
 شرح آن قصه را رقم نکنم
 نرسانم به بحر و بر آن را
 نکنم درس کارگر آن را
 آن عرق ها تمام گردد باد
 بعد چندی همه روند از یاد

تو هم ای باشرف دُر گلگون
 ای به سر تاج قطره ها ای خون
 حرف من در حق تو لازم نیست
 آنکه منکر بود به قول تو کیست؟
 خود همین رنگ انقلابی تو
 شاهد گفته حسابی تو
 لیکن ای شعله ظفرمندی
 بشنو از من تو نکته چندی
 از جوانان پردل دهقان
 و ز دلیران صنف کارگران
 هرکه بر ضد ظلم بستیزد
 خونس از دست ظالمان ریزد
 گر من آن کرده را کنم پنهان
 نرسانم ورا به گوش جهان
 همه را فاش و برملا نکنم
 شور از آن در جهان به پا نکنم
 کس نگردد خیر از آن احوال
 شود آن خون با شرف پامال
 از من آید به دست توده کار
 نقشه ضرب و فتح در پیکار
 اثر من ترا به جوش آرد
 به سر صاحب تو هوش آرد

دستان شما، چهره اندوهناک کودکان گرسنه
را ماند!
دستان سبک شما، زرنگ چون زنبور عسل
پر بار چون پستان شیر ده
پر جرأت و شکیبا چون طبیعت
دستان شما که زیر پوست سخت خود عاطفه و
دوستی نهفته دارد.
سیاره ما نه بر شاخ گاو
بر دستان شما استوار است.
آه انسانها، انسانهای ما
شما را با دروغ می پروراندند
حال که گرسنگی تان را نان و گوشت باید.
شما این دنیای شاخه های سنگین از میوه را
ترک می کنید
بی آنکه یک بار بر سفره ای سفید غذا خورده
باشید
آه انسانها، انسانهای ما
به ویژه شما آسیائی ها،
آفریقائی ها

خاورمیانه ای ها، اهالی

جزایر اقیانوس آرام

مردم سرزمین من

شمائی که بیش از هفتاد درصد انسانها را

تشکیل می دهید

شما بی اعتنائید، همچون دستان پیر خود

که به ضد ستم قیام کند
دوره ظلم را تمام کند.
من قشونم قشون رنجبرم
من هجومم هجوم کارگرم
دعویم، حجتیم، مناظره ام
شاهدم، فتویم، مشاجره ام
حامیم دافعم محافظه ام
نالاه ام، شکوه ام، مبارزه ام
زین همه زانکه پر بود جامم
شد مرکب از آن جهت نامم
هم برای تو ای عرق، ای خون
هم برای بنای کاخ کمون
صاحب من مرا به کار برد
پیش راند به کار زار برد
با شما من که می شوم یاور
هر دو بی شبهه می کنید ظفر.

دستان ما و دروغ

ناظم حکمت [1949]

دستان زمخت سنگی شما

غمین چون آوازهای زندان

سنگین و لخت چون حیوانات بارکش

کنجاو و تحسین گرید، همچون دستان جوان
 خود ...
 آه انسان ها، انسان های ما،
 برادر اروپائی یا آمریکائی من،
 تو هشیار و جسوری،
 و زود فراموش می کنی،
 همچون دستانت
 به سوء استفاده تن می دهی،
 همچون دستانت
 زود فریب می خوری ...
 آه انسان ها، انسان های ما،
 اگر آنتن ها دروغ می گویند،
 اگر غلتک های چاپ دروغ می گویند،
 اگر کتاب ها دروغ می گویند،
 اگر آفیش و آگهی - نصب شده بر ستون دروغ
 می گویند،
 اگر ران های لخت دختران بر پرده دروغ می
 گویند،
 اگر نماز دروغ می گوید،
 اگر لالائی دروغ می گوید،
 اگر رؤیا دروغ می گوید،
 اگر ویولن زن کاباره دروغ می گوید،
 اگر روشنائی ماه در شبان - روزهای نومیدی
 ما دروغ می گوید،
 اگر صدا دروغ می گوید،
 اگر گفتار دروغ می گوید،

اگر همه مردم و همه چیز، جز دستان شما،
 دروغ می گویند،
 برای این است که دستانتان همچون خاک رس
 رام و شکل پذیر،
 همچون تاریکی کور،
 و همچون سگ چوپان احمق باشند
 و برای این که دستانتان شورش نکنند
 و بدین ستمکاری پا بیان ندهند،
 بدین سلطه ناکاران،
 در این دنیائی که مرگ چشم به راه ماست
 در این دنیائی که زیستن می توانست چه زیبا
 باشد.
